

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مع القرآن الكريم



عوامل دوری مسلمانان از غدیر

علی اصغر رضوانی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ



انتشارات مسجد مقدس جمکران

-
- نام کتاب: عوامل دوری مسلمانان از نصّ غدیر
(سلسله مباحث یادمان غدیر)
- مؤلف: علی اصغر رضوانی
- ناشر: انتشارات مسجد مقدّس جمکران
- تاریخ نشر: پاییز ۱۳۸۷
- نوبت چاپ: اول
- چاپ: پرستش
- تیراژ: ۳۰۰۰ جلد
- قیمت: ۷۰۰ تومان
- شابک: ۹۷۸ - ۹۶۴ - ۹۷۳ - ۱۷۶ - ۶
- مرکز پخش: انتشارات مسجد مقدّس جمکران
- تلفن و نمابر: فروشگاه بزرگ کتاب واقع در صحن مسجد مقدّس جمکران
۷۲۵۳۷۰۰ ، ۷۲۵۳۳۴۰ - ۰۲۵۱
- قم - صندوق پستی: ۶۱۷

﴿حق چاپ مخصوص ناشر است﴾

عوامل دوری مسلمانان

از نصّ غدیر

تألیف:

علی اصغر رضوانی

مقدمه ناشر

غدیر محور همبستگی اسلامی و زیربنای تفکر شیعی است. غدیر تبیین کننده جریان اصیل وصایت رسول مکرم اسلام ﷺ می باشد که اسلام راستین را تداوم بخشید و زلال معرفت، ولایت، تسلیم و رضا را در جان مؤمنین جاری و حیات ثمربخش را به آنان هدیه نمود.

غدیر در طول تاریخ مورد بی مهری هایی از طرف دوستان و مورد تهاجم از طرف دشمنان دین قرار گرفت ولی با عنایت و تدبیر پیروان واقعی غدیر حفظ و فرهنگ شد. هم اکنون که در نظام مقدس جمهوری اسلامی همت مسؤلان و مردم متدین ایران اسلامی بر غدیری شدن تمامی این سرزمین اسلامی است، بر آن شدیم مجموعه پیش روی که توسط استاد ارجمند حاج علی اصغر رضوانی تألیف گردیده را به زیور طبع بیاراییم. امید است مورد قبول حضرت حق و توجه مولایمان حضرت حجّت «عجل الله تعالی فرجه الشریف» قرار گیرد.

لازم است از عنایات ویژه تولیت محترم حضرت آیت الله وافی و دیگر عزیزان همکار در مجموعه انتشارات برادران دیلمی، امیرسعید سعیدی، آشتی، بخشایش، تلاشان و... در به ثمر رسیدن این مجموعه فعالیت نموده‌اند، کمال تشکر و امتنان را داریم و ان شاء الله خوانندگان گرامی ما را از نظرات ارشادی خود محروم نفرمایند.

مدیر مسوؤل انتشارات

مسجد مقدس جمکران

حسین احمدی

فهرست

پیشگفتار..... ۷

سر اعراض اکثر صحابه از امام علی ؑ

عامل اول: وجود دو خط فکری در میان صحابه ۱۰

طرفداران طریق اجتهادی ۱۰

عذر مکتب خلفا در مخالفت با امام علی ؑ ۱۲

عامل دوّم: حقد و کینه ۲۰

عامل سوّم: امام علی ؑ مرد عدالت ۲۲

عامل چهارم: دشمنی با بنی هاشم ۲۳

علل دوری مسلمانان از اهل بیت ؑ

۱- دشمنی بنی امیه و بنی عباس ۲۹

حکم سب امام علی ؑ ۳۴

۲- جعل روایات در شأن خلفا ۳۵

احادیث جعلی ۳۸

۳- جعل روایات در مذمت اهل بیت ؑ ۴۰

۴- تقلید باطل ۴۱

- تَعَلُّل، راه احتراز از تقلید کورکورانه ۴۹
- ۵- کتمان فضایل اهل بیت علیهم السلام ۵۰
- ۶- تحریف فضایل اهل بیت علیهم السلام ۵۱
- موارد تحریف ۵۴
- ۷- تضعیف مغرضانه احادیث ۶۶
- ۸- آشنا نبودن با عملکرد اهل بیت علیهم السلام ۶۷
- ۹- کوتاهی در تعریف اهل بیت علیهم السلام ۷۰
- ۱۰- عملکرد برخی از مدعیان تشیع ۷۰

پیشگفتار

شکی نیست که خداوند متعال به انسان‌ها رحیم، رؤف و مهربان است و لذا آنان را به حال خود رها نکرده بلکه به جهت تکامل و هدایتشان پیامبران و بعد از آن‌ها اوصیا را فرستاده است، که یکی از پیامبران، حضرت ختمی مرتبت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله می‌باشد. خداوند سبحان به جهت اکمال دین و اتمام این نعمت بزرگ اوصیایی را برای پیامبر اسلام معین کرد تا بعد از او ادامه دهنده راهش بوده و ملجأ حلّ اختلاف مردم باشند، ولی مع الاسف مشاهده می‌کنیم که از بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله اغلب مسلمانان از اهل بیت علیهم السلام دور شده و در حقیقت خود را از فیض وجود آن محروم ساختند. اینکه جا دارد که این موضوع مهم را مورد بحث و بررسی و ریشه‌یابی کنیم.

علی اصغر رضوانی

سر اعراض اکثر صحابه از امام علی علیه السلام

بعد از بحث‌های طولانی که با برخی از اهل تسنن درباره شیعه و حقانیت و ولایت بلافصل امیرالمؤمنین می‌شود، و بعد از آن که ادله امامت و خلافت آن حضرت ملاحظه می‌گردد و پی به صحت سند و قوت دلالت آن برده می‌شود، آخرین سؤال یا اشکالی که از طرف اهل سنت مطرح می‌شود این است که چه شد که با وجود این حجم از آیات و روایات در شأن و امامت علی علیه السلام، صحابه به آن‌ها بی‌اعتنایی کرده و توجهی به آن نکردند؟ علی بن ابی طالب علیه السلام را رها کرده و به سراغ دیگران رفتند و آن‌ها را به خلافت برگزیدند؟ آیا اعراض مردم سبب سست شدن روایات نمی‌شود؟

شیخ سلیم البشیری بعد از بحث طولانی با مرحوم سید شرف الدین عاملی و تصدیق احادیث ولایت و امامت بلافصل امیرالمؤمنین علیه السلام می‌گوید: «من چه بگویم! از طرفی به این ادله نگاه می‌کنم، آن‌ها را از حیث سند و دلالت تمام می‌یابم، ولی از طرف دیگر می‌بینم که اکثر صحابه از علی علیه السلام اعراض نمودند، و این بدان معنا است که به این روایات عمل نکرده‌اند، من با این سیاهی لشکر چه کنم؟»^۱

لذا جا دارد که به این سؤال پرداخته و موضوع را به طور وضوح بیان کنیم تا حق روشن گردد.

عامل اول: وجود دو خط فکری در میان صحابه

هرکس که مطالعه‌ای در رابطه با حیات صحابه در عصر رسول خدا ﷺ و بعد از آن داشته باشد، پی می‌برد که دو اتجاه و خط فکری در میان آن‌ها حاکم بوده است:

(الف) خط فکری اجتهاد در مقابل نص؛

این خط فکری معتقد است که لازم نیست به تمام آنچه که پیامبر ﷺ به آن خبر و دستور داده، ایمان آورده و تعبداً آن را قبول کنیم، بلکه می‌توان در نصوص دینی مطابق با مصالحی که درک می‌کنیم اجتهاد کرده و در آن تصرف نماییم. این خط فکری از مبانی اساسی مکتب خلفا قرار بود و پیامبر اکرم ﷺ مصایب فراوانی را از این نوع خط فکری تحمّل نمود.

(ب) در مقابل این اتجاه و خط فکری، خط فکری دیگری است که معتقد است، باید در مقابل مجموعه دستورات دین و شریعت تسلیم بوده و تعبد کامل داشت. این خط فکری همان طریق و ممشای اهل بیت و به تعبیر دیگر مکتب اهل بیت علیهم‌السلام است.

طرفداران طریق اجتهادی

از آنجا که اجتهاد در مقابل نص به جهت رعایت مصالح، امری موافق با میل و طبیعت انسان است، لذا گروهی از صحابه از همان زمان حیات پیامبر ﷺ دست به این کار زده و عملاً با حضرت به

مقابله پرداختند، که می‌توان از سردمداران این جرأت و خط فکری را عمر بن خطاب دانست. او کسی بود که در صلح حدیبیه شدیداً با پیامبر ﷺ برخورد کرد و در اذان تصرف کرده (حی علی خیر العمل) را از آن ساقط نمود و به جای آن (الصلاة خیر من النوم) را در اذان صبح اضافه کرد. او از متعة النساء (عقد موقت) منع کرده و حج تمتع را آن‌گونه که پیامبر ﷺ دستور داده بود نیز تعطیل نمود. او در برخی از امور امثال تجهیز لشکر اسامه و احضار قلم و دوات برای پیامبر ﷺ به جهت نوشتن وصیتش، مخالفت عملی نمود. این‌ها همه دلالت بر وجود یک نوع خط فکری خاص در بین برخی از صحابه داشته است که به جهت آن برداشت و خط فکری، این‌گونه با پیامبر ﷺ عمل می‌کردند. آن‌ها پیامبر را در غیر وحی قرآنی یک فرد عادی بیش نمی‌دانستند. فردی که همانند سایر افراد مردم اشتباه کرده و به خطا می‌رود و لذا بر مردم است که در مقابل خطاها و اشتباهات او بایستند. آن‌ها معتقدند که ممکن است پیامبر خلاف مصلحت عمل کرده باشد؛ لذا بر ما است که مصالح واقعی را درک کرده و مطابق آن عمل کنیم، گرچه خلاف نص کتاب و سنت باشد. عمر بن خطاب در توجیه مخالفت با پیامبر ﷺ در نوشتن وصیت‌نامه خود می‌گوید: «... ولقد اراد في مرضه ان يصرح باسمه فمنعت من ذلك اشفاقاً وحيطة على الاسلام»^۱؛ «... او اراده نموده بود تا به اسم علی تصریح کند، ولی من به جهت مهربانی و احتیاط بر اسلام از آن امتناع نمودم».

۱. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۲، ص ۲۱.

با مراجعه به تاریخ و کلمات رؤسای مدرسه خلفا پی می‌بریم که در عملکرد خود برای گرفتن حق خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام به بهانه‌هایی تمسک جستند که نه تنها عذری شرعی و عقلانی برای عمل آن‌ها نیست؛ بلکه خود، دلالت بر بطلان افکار آن‌ها می‌باشد. اینک به برخی از این توجیحات اشاره می‌کنیم:

۱- کراهت قریش در جمع نبوت و خلافت؛

گاهی در توجیه عمل ناشایست خود به جمله‌ای تمسک می‌کردند که غربزدگان امروز نیز این شعار را بر زبان خود جاری ساخته و آن را دنبال می‌کنند. آنان می‌گفتند: قریش کراهت دارد که نبوت و خلافت در یک خاندان قرار گیرد، اگر نبوت در خاندان بنی هاشم بوده، امامت و خلافت باید در خاندانی دیگر قرار گیرند. و از آنجا که باید توسعه سیاسی در حکومت اسلامی باشد، لذا به خاطر جلب نظر قریش، خلافت و امامت را از علی علیه السلام که از بنی هاشم است سلب می‌نماییم.

پاسخ:

بهترین پاسخ را در آن زمان ابن عباس در رد این استدلال داده است. او در جواب آن‌ها گفت: «اگر قریش خلافت را برای خود انتخاب کرد به جهت آن که خواست و اراده خدا بود، اشکالی ندارد؛ ولی حق، خلاف این امر است، چون خداوند متعال گروهی را متّصف به کراهیت کرده و فرموده است: ﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا مَا أُنزِلَ

اللَّهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ»^۱ «این به خاطر آن است که از آنچه خداوند نازل کرده کراهت داشتند؛ از این رو خدا اعمالشان را حبط و نابود کرد!».

خواست خداوند چنین بوده که علی و اهل بیتش را بر دیگران برتری دهد؛ زیرا قلوب آنان از قلب رسول خدا صلی الله علیه و آله است. آنان کسانی‌اند که خداوند، رجس و پلیدی را از وجودشان دور کرده و قلبشان را پاک گردانیده است.^۲

در حکومتی که به اسم اسلام و دین برپا شده، معنا ندارد که به خاطر جلب توجه عده‌ای بی دین و بی تفاوت و دشمن اسلام و مسلمین، به آن‌ها امتیاز داده و حتی پست‌های کلیدی را در اختیار آنان قرار داد، یا حاکم عادل اسلامی که از جانب خداوند متعال برای رهبری جامعه معین شده را عزل کرده، اشخاص ناقابلی را بر این سمت گماشت. آیا این قریش که برای آن‌ها دل می‌سوزانند، همان کسانی نبودند که در مدت عمر پیامبر صلی الله علیه و آله چه در مکه و چه در مدینه، به اسلام و مسلمین و شخص پیامبر صلی الله علیه و آله ضربه‌های هولناکی زدند و در آخر نیز به جهت ترس و خوف از مسلمین، اسلام اختیار کردند؟

آیا به خاطر جلب توجه آنان باید دست از حق و حقیقت شسته و صاحب حق را خانه‌نشین کرد و کسانی را به جای او بر حکومت اسلامی نشانده که از اسلام و دین چندان اطلاعی ندارند؟

۲- عدم تحمل عدل امام علی علیه السلام؛

گاهی در توجیه غصب خلافت امام علی علیه السلام این‌گونه عذر



می‌آوردند: از آنجا که علی علیه السلام مظهر عدل و عدالت است، عرب تاب و توان عدالت او را ندارد لذا صلاح نیست که او خلیفه مردم باشد.^۱

پاسخ:

اولاً: این اجتهاد در مقابل نصّ و به تعبیری کاسه از آتش داغ‌تر شدن است. کسانی که بر فرض چنین نیتی داشتند، آیا این همه سفارشات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و وصایای او با تأکیدات فراوان در شأن امیرالمؤمنین علیه السلام را مشاهده نکردند؟ آیا آنان پیامبر را معصوم و خیرخواه و مصلحت‌اندیش امت نمی‌دانند؟ آیا به خاطر عدم تحمّل حقّ می‌توان از حقّ گذشت و به باطل روی آورد؟ باطلی که جز گمراهی چیز دیگری در آن نیست. خداوند متعال می‌فرماید: «فَمَا ذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ»؛^۲ «پس بعد از حق، چه چیزی جز گمراهی وجود دارد؟!».

اگر امر چنین است چرا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به جهت تألیف قلوب مشرکین، از مواضع اصولی خود هیچ قدمی عقب‌نشینی نکرد، حتی حاضر شد تمام مشکلات و گرفتاری‌ها؛ از قبیل هجرت از موطن اصلی خود و جنگ را بپذیرد، ولی قدمی از مواضع خود عقب‌نشینی نکند.

ثانیاً: آیا عرب نسبت به اشخاص دیگر غیر از علی علیه السلام استقامت و رضایت داشتند که با علی علیه السلام نداشتند؟ مگر نه این بود که سعد بن عباده رئیس قومی بزرگ با ابوبکر مخالفت کرد؟ مگر نه این است که گروهی به طور کلی از دین رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خارج شده و مرتد

۱. الطبقات الكبرى، ج ۵، ص ۲۰. ۲. سوره یونس، آیه ۳۲.

گشتند؟ مگر نه این است که برخی قسم یاد کردند که ما تا ابد با ابافصیل بیعت نمی‌کنیم؟^۱ مگر نبود که انصار در سقیفه بر ابوبکر اعتراض کردند و غضب قریش را به این جهت برانگیختند، تا کار به جایی رسید که بین آنان درگیری شد و به یکدیگر فحش و ناسزا گفتند؟^۲

هرگز انصار قصدشان این نبود که علی علیه السلام را از خلافت عزل کنند؛ زیرا اکثر آنان می‌گفتند: ما با کسی غیر از علی بیعت نمی‌کنیم.^۳ هرگز قبایل عرب قصد تمرد بر امام علی علیه السلام را در صورت به خلافت رسیدن ایشان نداشتند. آنان در بین خود کسی را غیر از علی علیه السلام اولی به مقام خلافت بعد از رسول نمی‌دانستند.

آلوسی در توجیه این قصه که چرا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ابوبکر را از تبلیغ سوره براءت کنار زد و علی بن ابی طالب علیه السلام را بر این کار انتخاب کرد و فرمود: «لَا يَبْلُغُ عَنِّي إِلَّا أَنَا وَرَجُلٌ مَنِّي»؛ «نباید سوره را کسی غیر از من یا کسی که از سنخ خود من است ابلاغ کند» می‌گوید: «أَنَّ ذَلِكَ جَارِ عَلَى عَادَةِ الْعَرَبِ أَنْ لَا يَتَوَلَّى تَقْرِيرَ الْعَهْدِ وَنَقْضَهُ إِلَّا رَجُلٌ مِنَ الْأَقْرَابِ لِتَنْقِطِ الْحِجَّةُ بِالْكَلْبَةِ»؛^۴ «زیرا عادت عرب بر این بود که کسی متولی عهد میثاق الهی و نقض آن نشود، مگر خود پیامبر یا کسی که از نزدیکان او باشد، تا حجّت بر مردم تمام گردد».

از کلام آلوسی به خوبی استفاده می‌شود که مردم نماینده و شخص منتخب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را به خوبی می‌پذیرفتند، ولی چه

۱. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۵۴. ۲. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۲۸. ۳. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۰۲؛ الکامل، ج ۲، ص ۳۲۵. ۴. روح المعانی، ج ۱۰، ص ۴۵.

کنیم که عده‌ای با شیطنت و زیرکی خاص، عقول مردم را تخدیر کرده و به انحراف کشیدند.

حق آن است که کسی که عرب یا قریش تحمل او را نداشت و زیر بار او نمی‌رفت، علی علیه السلام نبود، بلکه همان چند نفر از مهاجرین بودند که ماهیتشان بر همه معلوم بود و لذا برای پیش بردن آمال شوم و مطامع خود از هر راهی، حتی تهدید و زور استفاده می‌کردند.

ابن ابی الحدید می‌گوید: «لولا دَرَّةُ عمر ما استقام خلافة ابی بکر»^۱ «اگر شلاق و تازیانه عمر نبود خلافت ابوبکر پابرجا نمی‌شد».

آن‌ها به جای این که مردم را به حق و حقیقت و ولایت به حق امیرالمؤمنین علیه السلام دعوت کنند، مردم را از ایشان دور کرده و عقول آنان را تخدیر کردند، مردم را فریب داده و خلافت را به نام خود تمام کردند. آنان خصوصاً عمر به همان اندازه که برای تثبیت خلافت ابوبکر فعالیت کردند، اگر نیمی از آن را برای تثبیت خلافت علی علیه السلام به کار می‌گرفتند هرگز کار به این جا نمی‌کشید. مگر ابوسفیان، طلحه و زبیر در آن زمان از سردمداران و طرفداران علی علیه السلام نبودند؟ مگر ابوسفیان رئیس قریش پیشنهاد بیعت با علی علیه السلام را بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله نداد؟ مگر گروهی از مهاجرین و انصار در خانه آن حضرت به جهت مخالفت با ابوبکر تحصن نکردند تا آن‌ها را با زور و تهدید برای بیعت بردند؟ مگر زبیر شمشیر نکشید و نگفت که این شمشیر را غلاف نمی‌کنم تا با علی بیعت شود؟^۲

۱. شرح ابن ابی الحدید، خطبة سوم. ۲. العقد الفرید، ج ۴، ص ۸۵

این‌ها که حق را به بهانه‌های مختلف از علی علیه السلام گرفتند، تنها به فکر حکومت و مطامع شخصی خود بودند و هیچ‌گاه به فکر دیگران و اسلام نبودند ولی با این بهانه‌ها عقول مردم را تخدیر نمودند.

خضری می‌گوید: «لامراء في ان كون الخليفة من آل بيت النبوة أحب الى قلوب الجمهور من الأمم الاسلامية، وهم لهم اطوع؛ لان المؤثر الديني يكون مستحكما، ولذلك صادفت الدعوة الى اهل البيت نجاحاً عظيماً في صدر المئة الثانية من الهجرة»^۱ «شکلی نیست که اگر خلیفه از آل بیت نبوت می‌بود به طور حتم مردم بیشتر به آن میل پیدا کرده و با رغبت تمام با او بیعت می‌کردند، همان‌گونه که با رغبت و میل با پیامبر بیعت کرده و به او گرویدند؛ زیرا جنبه‌های دینی، اثر محکمی در میان مردم دارد. به همین جهت است که در اوائل قرن دوم، عده‌ای به عنوان اهل‌بیت پیامبر صلی الله علیه و آله مردم را به خود دعوت کرده و به پیروزی رسیدند...».

۳- کمی سن؛

عمر بن خطاب در جواب اعتراض ابن عباس که چرا حق امیرالمؤمنین علیه السلام را گرفتید، می‌گوید: «ما اظنهم منعهم عنه الا انه استصغره قومه»؛ «من گمان نمی‌کنم که علت منع علی از خلافت غیر از این باشد که قوم، او را کوچک به حساب می‌آورند».

پاسخ:

ابن عباس در جواب عذر عمر بن خطاب می‌گوید: «والله ما استصغره الله حين امره ان يأخذ براءة من صاحبك»^۲ «خداوند از آن

۱. تاریخ الامم الاسلامیه، ص ۴۹۷. ۲. شرح ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۴۵

جهت که علی را امر کرد تا سوره براءت را از رفیقت بگیرد، او را کوچک نشمرد.»

مگر مقام و فضیلت به سنّ است؟ مگر نه این است که اسامه بن زید، جوانی نوزده یا بیست ساله بیش نبود، چرا پیامبر ﷺ این قدر اصرار بر امارت او بر لشکر خود داشت، حتّی با اصرار فراوان از جانب عمر و ابوبکر و دیگران که او کم سنّ است، در میان ما بزرگان و پیرمردان ورزیده جنگ وجود دارد، چرا او را بر این امر انتخاب کردید؟ حضرت به سخنان آنان گوش نداد و فرمود: «اگر امروز در امارت او تردید می‌کنید قبلاً در امارت پدرش نیز تردید داشتید». از این عملکرد پیامبر ﷺ استفاده می‌شود که مقام و منصب به لیاقت است، نه به سنّ.

۴- عدم خواست خدا؛

برخی نیز در توجیه عملکرد غلط خود، به جبر متوسل می‌شوند و می‌گویند: «اگر چنین شد جهتش این بود که خدا نخواست تا علی ﷺ به خلافت برسد؛ گرچه رسول خدا بر این امر اصرار می‌ورزید. و هنگام تعارض بین مراد خداوند و مراد رسول او، حقّ تقدّم با خداست»^۱.

پاسخ:

اولاً: این توجیه در حقیقت بازکردن باب جبرگرایی است، که اگر این مسئله باب شود به همه امور، حتی گناهان بشر نیز تعمیم داده می‌شود و در نتیجه تمام مبانی عقلایی و عقلی و نقلی بر هم خواهد

۱. همان، ج ۱۲، ص ۷۸.

ریخت. خداوند هر فعلی را با اختیار از بشر درخواست کرده، نه به جبر.

ثانیاً: مگر درخواست ولایت علی بن ابی طالب ﷺ اختصاص به رسول خدا ﷺ دارد تا با خواست خداوند متعال تعارض داشته باشد؟ مگر خداوند متعال در آیات متعدد همچون آیه ولایت، سخن از ولایت امیرالمؤمنین ﷺ به میان نیاورده است؟

ثالثاً: مگر ممکن است که رسول خدا ﷺ اراده چیزی کند که خلاف اراده و مراد خدا باشد؟ مگر قرآن نمی‌فرماید: ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ﴾^۱ «بگو: اگر خدا را دوست می‌دارید، از من پیروی کنید! تا خدا [نیز] شما را دوست بدارد».

و نیز در جایی دیگر می‌فرماید: ﴿مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ﴾^۲ «کسی که از پیامبر اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده است».

نتیجه: در توجیه اول از اعراض صحابه از امیرالمؤمنین ﷺ بعد از وفات رسول خدا ﷺ گفتیم که: دو اتجاه و روش فکری در میان صحابه حاکم بوده است، برخی خود را صاحب نظر در مقابل شریعت دانسته و در مقابل آن مصلحت اندیشی کرده و اجتهاد می‌نمودند. اینان در مورد ادله خلافت و امامت علی ﷺ نیز چنین کردند، و درصدد توجیه آن به انواع حیلها برآمدند.

و از طرفی دیگر امر برای گروهی دیگر از صحابه مشتبه شد؛ زیرا آنان صاحبان این خط فکری را از صحابه می‌پنداشتند، کسانی

۱. سوره آل عمران، آیه ۳۱.

۲. سوره نساء، آیه ۸۰.

که با پیامبر حشر و نشر داشتند، باور نمی‌کردند که این‌ها شیطنت کرده و پا بر روی حق و حقیقت بگذارند.

گروهی دیگر به تعبیر حضرت علی علیه السلام «همج رعاع» بوده، با هر بادی به این طرف و آن طرف میل پیدا می‌کردند؛ خصوصاً آن‌که داهیه و مصیبت وفات پیامبر صلی الله علیه و آله اثر سنگینی بر آنان گذاشته بود که قدرت فکر کردن در امور را از آنان گرفته بود، و لذا رؤسای مدرسه خلفا این وقت را بهترین موقعیت برای اجرای نقشه‌های خود پنداشتند و سریع به سقیفه رفتند و مسئله خلافت را به نفع خود به پایان رساندند.

عامل دوم: حقد و کینه

امام علی علیه السلام کسی بود که پدران و اجداد کافر و فاسق عده‌ای از همین افراد تازه مسلمان را در جنگ‌ها به قتل رسانده بود و لذا کینه عجیبی در دل از این جهت نسبت به آن حضرت داشتند.

علی بن حسن بن فضال از پدرش نقل می‌کند: از امام ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام سؤال کردم درباره امیرالمؤمنین علیه السلام: «کیف مال الناس عنه الی غیره وقد عرفوا فضله وسابقته ومكانه من رسول الله صلی الله علیه و آله؟ فقال: انما مالوا عنه الی غیره وقد عرفوا فضله؛ لانه قد كان قتل من آبائهم واجدادهم واخوانهم واعمالهم واخوانهم واقربائهم المحادين لله ولرسوله عدداً كثيراً، وكان حقدهم عليه لذلك في قلوبهم، فلم يحبوا ان يتولوا عليهم، ولم يكن في قلوبهم علی غیره مثل ذلك؛ لانه لم يكن له

في الجهاد بين يدي رسول الله صلی الله علیه و آله مثل ما كان، فلذلك عدلوا عنه ومالوا الی سواه»^۱ «چه شد که مردم از او اعراض کرده و به دیگری میل پیدا کردند، در حالی که فضیلت و سابقه او در اسلام و منزلت او را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌دانستند؟ حضرت فرمود: جهتش این است که امام علی علیه السلام تعداد زیادی از پدران و اجداد و برادران و عموها و خاله‌ها و نزدیکان آنان را که دشمن خدا و رسول او بودند، به قتل رسانید، لذا به این جهت کینه حضرت را در دل گرفتند، و نمی‌خواستند که او متولی امورشان شود، ولی از غیر علی علیه السلام در دل کینه‌ای نداشتند آن‌گونه که از علی علیه السلام داشتند؛ زیرا کسی به مانند علی علیه السلام در جهاد بر ضد مشرکان شرکت نکرده بود. و به همین جهت بود که از او اعراض کرده و به سراغ دیگری رفتند».

عبدالله بن عمر به امام علی علیه السلام عرض کرد: «کیف تحبک قریش وقد قتلت في يوم بدر واحد من ساداتهم سبعين سيِّداً»^۲ «چگونه قریش تو را دوست بدارد در حالی که تو در روز بدر واحد هفتاد نفر از بزرگان آنان را به قتل رساندی».

از امام زین العابدین علیه السلام و نیز ابن عباس سؤال شد: چرا قریش نسبت به علی علیه السلام بغض داشت؟ امام علیه السلام فرمود: «لانه اورد اولهم النار وقلد آخرهم العار»^۳ «زیرا عده‌ای از آنان را به جهنم واصل کرده، و عده دیگر را نیز خوار و ذلیل کرد».

۱. علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۴۶، ح ۳؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۸۱ ح ۱۵.
۲. المناقب، ج ۳، ص ۲۲۰.
۳. بحار الانوار، ج ۲۹، ص ۴۸۲.

ابوحفص می گوید: «حریز بن عثمان شدیداً بر علی علیه السلام حمله می کرد و بر بالای منابر او را دشنام می داد و همیشه می گفت: من او را به جهت این که پدرانم را به قتل رسانید، دوست ندارم».^۱

لذا در تاریخ مشاهده می کنیم که یزید بن معاویه بعد از به شهادت رساندن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام خطاب به سر مبارک کرده، اشعار ابن زبیری را می خواند که در آن اشاره به مقابله به مثل از کشته های بدر است.

لیت اشیاخی ببدر شهدوا	جزع الخزرج من وقع الاسل
لأهلوا واستحلوا فرحاً	ثم قالوا یا یزید لاتشل
قد قتلنا القوم من ساداتهم	وعدلناه ببدر فاعتدل
لعبت هاشم بالملک فلا	خبر جاء ولا وحی نزل
لست من خندق ان لم انتقم	من بنی احمد ما کان فعل ^۲

عامل سوّم: امام علی علیه السلام مرد عدالت

امام علی علیه السلام کسی بود که بدون جهات الهی و تقوایی، کسی را بر دیگری مقدم نمی داشت، او کسی بود که همه را به یک دید نگاه می کرد، از این جهت خلافتش خوشایند عده ای نبود، آنان می خواستند کسی به خلافت منصوب شود که بین آنان تبعیض قرار داده و بهره ای بیشتر از بیت المال مسلمین به آنان برساند.

ابن ابی الحدید می نویسد: «أكد الاسباب کان فی تقاعد العرب عن

۱. مختصر تاریخ دمشق، ج ۶، ص ۲۷۶.

۲. البدایة و النهایة، ج ۸، ص ۱۴۲؛ تذکرة الخواص، ص ۲۳۵؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۲۸۳.

امیرالمؤمنین علیه السلام امر المال؛ فانه لم یکن یفصل شریفاً علی مشروف، ولا عربیاً علی عجمی... كما یصنع الملوك ولا یستعمل احداً الی نفسه...»^۱ «مهم ترین سبب در اعراض عرب از امیرالمؤمنین علیه السلام مسئله مالی بود؛ زیرا علی علیه السلام شخصی نبود که کسی را بی جهت بر دیگری برتری دهد، عرب را بر عجم تفضیل بخشد، همان گونه که پادشاهان چنین می کردند. او کسی بود که هرگز اجازه نمی داد تا شخصی به جهات خاص به او متمایل گردد...».

او همچنین از هارون بن سعد نقل می کند که عبدالله بن جعفر بن ابی طالب به علی علیه السلام عرض کرد: ای امیرالمؤمنین! از تو می خواهم که دستور دهی به من کمکی شود، به خدا سوگند که هیچ نفقه ای ندارم جز این که مرکب خود را بفروشم تا با آن امور معاش خود را بگذرانم. حضرت فرمود: «والله، ما جد لك شیئاً الا ان تأمر عمك یسرق فیعطیک»^۲ «نه به خدا سوگند! من چیزی را برای تو نمی یابم، جز آن که تو عمویت را امر کنی تا سرقت کرده و از آن به تو چیزی بدهد».

همو می گوید: «از جمله منحرفین از علی علیه السلام انس بن مالک است، کسی که مناقب آن حضرت را کتمان کرده و به خاطر میل به دنیا، کمک به دشمنان آن حضرت نمود...»^۳.

عامل چهارم: دشمنی با بنی هاشم

تاریخ گواهی می دهد که قریش زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله عداوت

۱. شرح ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۱۹۷. ۲. همان، ص ۲۰۰.

۳. همان، ج ۴، ص ۱۷۴.

و دشمنی خاصی با بنی هاشم داشت. تا هنگامی که آن حضرت زنده بود، از هیچ آزار و اذیتی فروگذار نکرد؛ زیرا بعد از ظهور اسلام و دعوت پیامبر به دین جدید مشاهده کردند که با خسارت عظیمی از ناحیه او و دینش مواجه شده‌اند، خصوصاً آن که هدف اصلی این دین بر قلع و قمع بت پرستی و اعتقادات آنان برپا شده است. آنان مشاهده می‌کردند که روز به روز محمد ﷺ در قلوب مردم نفوذ کرده و مردم به او و دین و آیینش جذب می‌شوند و در مقابل آن‌ها جبهه‌ای عظیم تشکیل داده‌اند. لذا کینه آن حضرت را به دل گرفته در صدد جبهه‌گیری با او برآمده و شدیداً به مقابله پرداختند.

روزی عباس بن عبدالمطلب در حالی که غضبناک بود، بر رسول خدا ﷺ وارد شد. حضرت به او فرمود: چه چیز تو را به غضب آورده است؟ عرض کرد: ای رسول خدا! ما چه کرده‌ایم با قریش که هرگاه به خودشان می‌رسند با روی باز همدیگر را در آغوش می‌گیرند ولی هرگاه با ما ملاقات می‌کنند طور دیگری معامله می‌کنند؟

راوی می‌گوید: در این هنگام بود که رسول خدا ﷺ به حدی غضبناک شد که صورتش قرمز گشت، آن‌گاه فرمود: قسم به کسی که جانم به دست اوست در قلب کسی ایمان داخل نمی‌شود تا این که شما را به خاطر خدا و رسولش دوست بدارد...^۱

رسول خدا ﷺ از آنجا که برای پیشبرد اهداف الهی خود مجبور بود تا با آنان مقابله کند، لذا در این راستا از علی ﷺ کمک‌های فراوان

۱. ینابیع المودة، ج ۱، ص ۵۳.

گرفت. برخی از آنان که اقوام و افراد عشیره خود را در جنگ‌ها از دست داده بودند، کینه و خشم خود را بعد از وفات پیامبر ﷺ بر علی بن ابی طالب ﷺ ریخته و از او قصاص نمودند، و نگذاشتند تا به حقی که خداوند برای او معین کرده بود برسند.

عمر بن خطاب در مناظره‌ای که با ابن عباس دارد، در آخر آن می‌گوید: «به خدا سوگند همانا علی پسر عمویت از همه به خلافت سزاوارتر است، ولی قریش تحمل او را ندارد».^۱

انس بن مالک می‌گوید: «کنا مع رسول الله ﷺ و علی بن ابی طالب معنا، فمررنا بحدیقة، فقال علی: یا رسول الله! الأتری ما احسن هذه الحدیقة! فقال: ان حدیقتك فی الجنة احسن منها. حتی مررنا بسبع حدائق یقول علی ما قال ویجیبه رسول الله ﷺ بما اجابه. ثم ان رسول الله وقف فوقنا، فوضع رأسه علی رأس علی وبکی. فقال علی: ما ینبیک یا رسول الله؟! قال: ضغائن فی صدور قوم لا یبدونها لك حتی یفقدونی...»^۲ «با رسول خدا و علی بن ابی طالب بودیم، گذرمان به باغی افتاد، علی عرض کرد: ای رسول خدا! آیا نمی‌بینی که این باغ چقدر

زیباست؟ پیامبر فرمود: باغ تو در بهشت از این بهتر است. انس می‌گوید: ما بر هفت باغ گذر کردیم، و این سؤال و جواب در آن‌ها تکرار شد. رسول خدا ﷺ ایستاد و ما نیز توقف نمودیم، آن‌گاه سر خود را بر سر علی گذاشت و شروع به گریه نمود. علی ﷺ عرض کرد: ای رسول خدا!

۱. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۳۷؛ کامل ابن اثیر، ج ۳ ص ۲۴.

۲. شرح ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۱۰۷.

چه چیز شما را به گریه درآورد؟ پیامبر فرمود: کینه‌ها در سینه‌های قومی که آن‌ها را بر تو آشکار نمی‌سازد تا من از دنیا بروم...».

پیامبر در حدیثی خطاب به علی عَلَيْهِ السَّلَامُ کرده و فرمود: «همانا امت زود است که بعد از من بر تو حيله کنند».^۱

و نیز خطاب به علی عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: «آگاه باش همانا زود است که بعد از من مشکلاتی خواهی دید. علی عَلَيْهِ السَّلَامُ عرض کرد: آیا در سلامت دینی هستم؟ پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: آری در سلامت دینی خواهی بود».^۲ عثمان روزی خطاب به علی عَلَيْهِ السَّلَامُ کرده و گفت: «ما اصنع ان كانت قریش لا تحبکم وقد قتلتم منهم يوم بدر سبعین»؛^۳ «چه کنم اگر قریش تو را دوست ندارد؛ زیرا تو کسی هستی که از آنان در جنگ بدر هفتاد نفر را به قتل رساندی».

امام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ به خداوند عرضه می‌دارد: «اللَّهُمَّ اِنِّي استعديك علي قریش؛ فانهم اضمروا لرسولك صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ضرباً من الشر والغدر، فعجزوا عنها، وحلت بينهم وبينها، فكانت الوجبة بي والدائرة علي. اللهم احفظ حسناً وحسيناً، ولا تمكن فجرة قریش منهما ما دمت حياً، فاذا توفيتني فانت الرقيب عليهم وانت علي كل شيء شهيد»؛^۴ «بار خدایا! به تو از قریش شکایت می‌کنم، آنان انواعی از شرّ و خدعه در سر داشتند که بر رسولت پیاده کنند ولی از آن عاجز ماندند و تو بین آنان با نیاتشان حائل شدی، بعد از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دور مرا گرفتند و نیت شوم خود را بر من جاری ساختند. بار خدایا! حسن و حسین را حفظ گردان، و تا زنده‌ام

۱. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۵۰، ح ۴۶۷۶.

۲. همان، ص ۱۵۱، ح ۴۶۷۷.

۳. شرح ابن ابی الحدید، ج ۹، ص ۲۳.

۴. همان، ج ۲۰، ص ۲۹۸، رقم ۴۱۳.

آن‌ها را از گزند قریش مصون دار، و هنگامی که جانم را گرفتی تو بر آنان مراقب باش و تو بر هر چیز شاهدهی».

شخصی به امام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ عرض کرد: خبر بده مرا، اگر پیامبر فرزند پسری داشت که به حد بلوغ و رشد رسیده بود، آیا عرب امر خلافت را به او واگذار می‌کرد؟

حضرت فرمود: «لا، بل كانت تقتله ان لم افعل ما فعلت. ان العرب كرهت امر محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وحسدته علي ما آتاه الله من فضله...»؛^۱ «هرگز، بلکه اگر آن تدبیری که من انجام دادم انجام نمی‌گرفت عرب او را می‌کشت. عرب نسبت به کار محمد کراهت داشت، و از آنچه خداوند به فضلش به او داده بود حسد می‌ورزید...».

۱. همان، رقم ۴۱۴.

علل دوری مسلمانان از اهل بیت علیهم السلام

اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام از جایگاه ویژه‌ای در اسلام برخوردارند، و لذا در قرآن کریم و روایات نبوی سفارشات فراوانی در حق آن‌ها شده و فضایل بسیاری نیز از آن‌ها نقل شده است. آنان کسانی هستند که در صورت اقتدای امت اسلامی بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله به ایشان قطعاً از گمراهی نجات یافته و به سعادت ابدی رهنمون می‌شدند؛ ولی - مع الاسف - بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله تا کنون مشاهده می‌کنیم که مردم از اهل بیت علیهم السلام دور بوده و از برکات معنوی آنان بی بهره‌اند. اما این که چه عواملی در این محرومیت دخیل بوده است، در این مقاله به بحث در این زمینه می‌پردازیم.

۱ - دشمنی بنی امیه و بنی عباس

نخستین منشأ دوری مردم از اهل بیت علیهم السلام را می‌توان در دشمنی بنی امیه و بنی عباس و بذر عداوتی که آن‌ها در قلوب مردم نسبت به اهل بیت کاشتند، جستجو کرد، کسانی که به جهت حفظ موقعیت نامشروع خود دست به هر گونه جنایتی زده و مردم را از هر راه ممکن از اهل بیت و امامان واقعی امت دور ساختند. کسانی که

ظلم‌های آنان صفحات تاریخ را سیاه کرده است. چه اذیت و آزار و شکنجه و زندان و تبعید و قتل که اهل بیت و شیعیان‌شان از ناحیه آنان تحمّل کردند. اینک به نمونه‌ای از این دشمنی‌ها می‌پردازیم:

۱- ابن ابی الحدید از مدائنی در کتاب «الاحداث» نقل می‌کند: «انّ معاویة كتب نسخة واحدة الى عمّاله... ان برئت الذمة ممّن روی شیئاً من فضل ابی‌تراب واهل‌بیته...»^۱ «معاویه در نامه‌ای به والیان خود چنین نوشت: من ذمه خود را بری ساختم از هرکسی که فضیلتی از فضایل ابوتراب و اهل بیتش را بازگو کند...».

۲- زیاد در نامه‌ای به معاویه در مورد دو مرد حضرمی که بر دین علی (علیه السلام) بوده و از موالیان حضرت بودند، سؤال کرد که با آنان چگونه رفتار نماییم؟ معاویه در جواب این‌گونه نوشت: «هر کس بر دین علی و رأی اوست را به قتل رسان و جسد او را قطعه قطعه کن». زیاد بعد از این دستور آن دو مرد حضرمی را بر درب خانه‌شان در کوفه به دار آویخت.^۲

۳- ابن ابی الحدید از ابوعثمان جاحظ نقل می‌کند: «گروهی از بنی امیه به معاویه گفتند: ای امیرالمؤمنین! تو به آرزوی خود رسیدی، چرا دست از لعن این مرد - علی (علیه السلام) - برنمی‌داری؟ معاویه گفت: نه به خدا سوگند دست برنمی‌دارم تا این که کودکان بر این لعن بزرگ شده و بزرگان پیر شوند، تا وقتی که هیچ کس فضیلتی را برای او نقل نکند».^۳

۱. شرح ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۱۵.
۲. المعجبر، ص ۴۷۹.
۳. شرح ابن ابی الحدید، ذیل خطبه ۵۷.

۴- ابن سعد در شرح حال عطیه بن سعد بن جناده عوفی نقل می‌کند: «فکتب الحجاج الی محمد بن القاسم ان يعرضه علی سبّ علی فان لم يفعل فاضربه اربعمائة سوط واحلق لحبته. فاستدعاه فأبی ان یسبّ، فامضى حکم الحجاج فيه»؛^۱ «حجاج در نامه‌ای به محمد بن قاسم دستور داد تا عطیه را احضار کند و از او بخواهد تا لعن علی بن ابی‌طالب کند، و در صورت امتناع او را چهارصد تازیانه زده و موهای سر و ریش او را بتراشد. محمد بن قاسم عطیه را خواست و پیغام حجاج را به او رساند. عطیه از لعن امتناع کرد، محمد بن قاسم نیز دستور حجاج را درباره او اجرا کرد، او را چهارصد تازیانه زده و موهای سر و ریش او را تراشید».

۵- ابن حجر در ترجمه علی بن رباح می‌گوید: «کان بنوامیة اذا سمعوا بمولود اسمه علیّ قتلوه! فبلغ ذلك رباحاً فقال: هو علیّ؛ وکان یغضب من علیّ ویقول: لا اجعل فی حلّ من سمّانی علیّ؛ فانّ اسمی علیّ»؛^۲ «بنی امیه هر گاه می‌شنیدند که کودکی نام علی را بر خود دارد، او را به قتل می‌رسانند. خبر به رباح رسید، گفت: فرزند من اسمش علی است، لذا هر گاه کسی او را علی صدا می‌زد سخت ناراحت می‌گشت و می‌گفت: من حلال نمی‌کنم کسی را که مرا به علی خطاب کند، اسم من علی است».

۶- ابن حجر همچنین در ترجمه نصر بن علی می‌گوید: «لمّا حدّث نصر بانّ رسول الله ﷺ اخذ بيد حسن وحسين فقال: (من احبّنی

۱. الطبقات الكبرى، ج ۶، ص ۲۱۲؛ تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۲۲۴.
۲. تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۳۱۹.

واحِبٌ هذین و اباهما و امهما کان فی درجتی یوم القیمة) امر المتوکل بضر به الف سوط. فکلمه فیہ جعفر بن عبد الواحد وجعل یقول له: هذا من اهل السنة، فلم یزل به حتی ترکه؛^۱ «هنگامی که متوکل خبردار شد که نصر حدیثی به این مضمون که رسول خدا ﷺ دست حسن و حسین را گرفت و فرمود: هر کس من و این دو و پدر و مادر این دو را دوست بدارد در روز قیامت بر درجه من است- نقل کرده دستور داد او را هزار تازیانه بزنند.

جعفر بن عبدالواحد نزد متوکل شفیع شد و گفت: او از اهل سنت است، آن قدر اصرار کرد، تا متوکل از عقوبت نصر صرف نظر کرد».

۷- ذهبی در ترجمه ابن السقا می نویسد: «حافظ، امام، محدث واسط، ابو محمد، عبدالله بن محمد بن عثمان واسطی، از اتفاق این که «انّه املی حدیث الطیر فی واسط، فوثبوا به واقاموه وغسلوا موضعه»؛^۲ «حدیث طیر را برای مردم قرائت کرد، مردم نفوسشان تحمل آن را نداشت، بر سر او ریخته و او را از جای خود بلند کردند، و آن گاه جایگاه او را شستند». او نیز از شدت ناراحتی خانه نشین شد.

۸- معاویه کار را به جایی رساند که به زیاد دستور داد تا عبدالرحمن بن حسان عنزی را به جرم این که در حقّ علی علیه السلام شهادت داده بود که او از بسیار ذاکرین خدا و آمرین به حقّ و قسط و عدل و عفو کنندگان از مردم و طعن زننده بر عثمان است را، به قتل برساند. زیاد نیز او را گرفته و زنده به گور کرد.^۳

۱. تهذیب التهذیب، ج ۱۰، ص ۴۳۰. ۲. تذکرة الحفاظ، ترجمه ابن السقا. ۳. کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۴۸۶.

۹- سیوطی می گوید: «در ایام حکومت بنی امیه، بر بالای بیش از هفتاد منبر امام علی بن ابی طالب علیه السلام لعن می شد، و این به جهت سنتی بود که معاویه ایجاد نموده بود».^۱

۱۰- حرث بن جارود تمیمی، امام علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام را در میان جماعتی از اهل بیتش در مدینه مشاهده کرد، خطاب به حضرت عرض کرد: سلام بر شما ای اهل بیت رحمت و معدن رسالت و محل آمد و شد ملائکه، چگونه صبح کردید، رحمت خدا بر شما باد؟ امام سر مبارک را به سوی او بلند کرد و فرمود: آیا نمی دانی که ما چگونه صبح و عصر می کنیم؟ در میان قوم خود صبح کردیم در حالی که به منزله بنی اسرائیل در میان آل فرعون می باشیم، فرزندانمان را کشته و زنان را به اسارت می برند. کار به جایی رسیده که بهترین امت بر بالای منبرها دشنام داده می شود، و کسانی که بغض ما را در دل دارند به جهت این عمل خود جایزه می گیرند، و در عوض کسانی که محبت ما را در دل دارند از حقّ خود محروم می گردند. آنان برای ما حقّی را قائل نیستند. بنشین ای اباعمران! این است وضعیت صبح ما تا عصر ما.^۲

۱۱- متوکل عباسی عمر بن فرج رخی را که از معاندین اهل بیت علیه السلام بود، والی مدینه و مکه قرار داد، او هر چه توانست بر اهل بیت پیامبر علیه السلام سخت گرفت. مردم را از نیکی به آنها بازداشت. هر گاه که می شنید شخصی به آنان کمکی ولو ناچیز کرده، شدیداً او را عقوبت می کرد. کار به جایی رسید که یک پیراهن بین

۱. النصایح الکافئة، ص ۷۹. ۲. تیسیر المطالب، ص ۱۳۵.

جماعتی از زنان علوی برای نماز خواندن دست به دست می‌گشت، و بقیه اوقات خود را در خانه بدون پیراهن به سر می‌بردند.^۱

دکتر تیجانی می‌گوید: «غالب علمای شیعه، از قدیم و جدید، همیشه معتقدند که برادران آنان از اهل سنت و جماعت ذبح شدگان دست مکر و کینه و حيله بنی امیه‌اند؛ زیرا آنان به گذشتگان خود حسن ظن پیدا کرده و لذا به آنها اقتدا نموده‌اند بدون آن‌که تفحص و جست‌جو کنند و لذا بنی امیه آنان را از راه مستقیم گمراه کردند و از ثقلین - کتاب خدا و عترت پاک پیامبر ﷺ - مردم را دور ساختند، کسانی که در صورت تمسک به آنان، ضامن هدایت و عصمت از ضلالتند...».

دکتر تیجانی در این باره خطاب به اهل سنت می‌گوید:

«ای اهل و عشیره من! شما را به بحث و کوشش از حق و رها کردن تعصب دعوت می‌کنم. ما قربانیان بنی امیه و بنی عباسیم. ما قربانیان تاریخ سیاهیم. قربانی جمود و تحجر فکری هستیم، که گذشتگان برای ما به ارث گذاشته‌اند».^۲

حکم سب امام علی علیه السلام

۱ - پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «من سب علیاً فقد سبني»؛^۳ «هر کس علی را سب کند مرا سب کرده است».

۲ - ترمذی به سند خود از ابی سعید خدری نقل می‌کند که ما منافقین را با بغض نسبت به علی می‌شناختیم.^۴

۱. مقاتل الطالبیین، ص ۵۹۹. ۲. ثم اهدیت، ص ۲۰۴.
۳. مسند احمد، ج ۶، ص ۳۲۳؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۲۱.
۴. صواعق المحرقة، ص ۷۳.

۳ - ام سلمه می‌گوید: از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «من سب علیاً فقد سبني ومن سبني فقد سب الله»؛^۱ «هر کس علی را دشنام دهد مرا دشنام داده و هر کس مرا دشنام دهد خداوند متعال را دشنام داده است».

۴ - رسول خدا ﷺ فرمود: «كذب من زعم انه يحبني ويبغض هذا»؛^۲ «هر کس گمان کند که مرا دوست دارد ولی علی را دشمن بدارد، دروغ گفته است».

۵ - ابن المغازلی از قشیری نقل می‌کند که گفت: از رسول خدا ﷺ شنیدم که در حق علی می‌فرمود: ای علی! باکی نیست بر کسی که بمیرد در حالی که تو را دشمن دارد، این که یهودی بمیرد یا نصرانی.^۳

۲ - جعل روایات در شأن خلفا

از جمله عوامل اعراض و بی‌توجهی مردم از اهل بیت علیهم السلام را می‌توان روایاتی دانست که برخی از صحابه و تابعین در شأن و خلافت خلفا جعل و وضع نمودند که این به نوبه خود سبب انحراف اذهان و قلوب مردم از اهل بیت و میل به مخالفان آنان شد. روایاتی که حدیث شناسان و رجالیون اهل سنت، تصریح به وضع و جعل آن نموده و آن احادیث را در زمره احادیث ضعیف برشمرده‌اند.

۱. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۲۱؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۰۲.
۲. لسان المیزان، ج ۴، ص ۳۹۹.
۳. ترجمة الامام علی علیه السلام، ابن عساکر، ج ۲، ص ۱۸۵، ح ۶۶۴.

ابن ابی الحدید و دیگران نقل کرده‌اند که معاویه در نامه‌ای به عاملان خود در مناطق مختلف چنین دستور داد: «... هر گاه نامه من به دست شما رسید مردم را دعوت به نقل روایات در فضایل صحابه و خلفای اولین کنید، و هر خبری را که در شأن ابوتراب - علی علیه السلام - نقل می‌کنند آن را بر صحابه منطبق نمایید؛ زیرا این کار نزد من محبوب‌تر است و چشم مرا روشن می‌کند، و بهتر می‌تواند حجت ابوتراب و شیعیانش را ابطال نماید. و تا می‌توانید فضایل عثمان را نقل کنید.

این نامه برای مردم قرائت شد، لذا اخبار زیادی در مناقب صحابه روایت شد که همگی آن‌ها جعلی بوده و هرگز حقیقت نداشت. مردم نیز این روایات را بر زبان گرفته تا جایی که خطبا بالای منبرها قرائت می‌کردند. به معلمین مکتب‌خانه‌ها هم فرستاده شد تا به کودکان و نوجوانان نیز تعلیم دهند، آنان همانند قرآن این احادیث را فرا گرفتند. و از آنجا به خانه‌ها سرایت کرده و دختران و زنان نیز این احادیث را به دهان گرفتند... و این چنین بود که احادیث موضوع و جعلی بسیاری در جامعه اسلامی منتشر شد، و فقها و قضات و والیان نیز آنان را تلقی به قبول نمودند...»^۱

ابن عرفه می‌گوید: «بیشتر روایات جعلی و موضوع در فضیلت صحابه، در ایام بنی امیه جعل شد تا از این طریق به سوی آنان تقرب بجویند. آنان با این عمل خود بر این گمان بودند که می‌توانند بینی بنی هاشم را به خاک بمالند.

۱. شرح ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۱۵؛ فجر الاسلام، ص ۲۷۵.

کار به جایی رسید که حتی عده‌ای از عبّاد و زهّاد که به عبادت و زهد معروف بودند، در مدح خلفا روایت جعل کردند. اینک به اسامی برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

حافظ عبدالمغیث حنبلی؛ شخصی است که معروف به زهد، وثاقت، دیانت، صدق، امانت، صلاح، اجتهاد و متابعت از سنت و آثار است، ولی رجالین در باره او می‌گویند: او کتابی تألیف کرده که در آن احادیث جعلی و موضوع در شأن یزید بن معاویه را جمع کرده است.

ابو عمر زاهد نیز از احادیث جعلی در فضیلت معاویه بن ابی سفیان کتابی را تألیف کرده است.

بردانی که از بزرگان زهّاد است، معروف است به این که در فضیلت معاویه جعل حدیث می‌نموده است.^۱

یاسین بدرانی، یکی دیگر از مستبصرین در این باره می‌گوید: «احادیث بسیاری جعل و وضع شد تا مقام افرادی پست و منحط را بالا برده و مقام برخی دیگر را که خداوند آنان را به فضیلت و هدایت و علم و حلم و فصاحت و تقوا اختصاص داده، مخفی دارد، کسانی که برای بندگان خدا نور و هدایت بودند. آری، حاکمان مسلط از بنی امیه و بنی عباس کارهایی انجام دادند که مورد رضایت خدا نبوده و دروغ‌ها و باطل‌هایی را جعل نمودند. توقع ما از مخاطبان است که گول این گونه افراد و روایات باطل را نخورند، و با تنگ نظری و احساس عاطفه به امور ننگرند، بلکه خواست و اراده

۱. ر.ک: الغدیر، ج ۵، ص ۴۴۶-۴۴۹.

ما این است که آنان در مطالعات و فهمشان آزاد باشند و در مطالبی که می خوانند انصاف به خرج دهند.^۱

احادیث جعلی

احادیث در شأن و منقبت خلفا را مشاهده می کنیم که محدثین و رجالیین اهل سنت تصریح به جعل و وضع آن نموده اند. اینک به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

۱- نقل شده که رسول خدا ﷺ فرمود: «ما فی الجنة شجرة الاّ مكتوب علی كل ورقة منها: لا اله الاّ الله، محمد رسول الله، ابوبکر الصدیق، عمر الفاروق، عثمان ذوالنورین»؛ «در بهشت درختی نیست جز آن که بر هر برگ آن نوشته شده: لا اله الاّ الله، محمد رسول الله، ابوبکر صدیق، عمر فاروق، عثمان صاحب دو نور».

طبرانی بعد از نقل این حدیث می گوید: «حدیث جعلی است».^۲
 ۲- از انس مرفوعاً نقل شده که پیامبر ﷺ فرمود: «ليلة أُسرى بي دخلت الجنة فاذا انا بتفاحة تعلقت عن حوراء، قالت: أنا للمقتول ظلماً عثمان»؛ «شبی که مرا بالا برده و داخل بهشت کردند، سبیبی مشاهده کردم که به دست حوریه ای آویزان بود. گفت: من برای کشته شده از طریق ظلم عثمانم».

ذهبی بعد از نقل آن می گوید: «حدیث جعلی است».^۳
 ۳- از ابوهریره مرفوعاً نقل شده که پیامبر ﷺ فرمود: «الأمناء

۱. یاسین بدرانی، یالیت قومی یعلمون، ص ۶۴.
 ۲. المعجم الكبير، ج ۱۱، ص ۶۳، ح ۱۱۰۹۳.
 ۳. میزان الاعتدال ج ۲، ص ۳۸۶، رقم ۴۱۸۲.

عندالله ثلاثة: انا و جبرئیل و معاویة»؛ «امینان نزد خداوند سه نفرند: من و جبرئیل و معاویة».

خطیب بغدادی، نسائی و ابن حبان متفق القول قائل به بطلان و جعل این حدیث اند.^۱

۴- از زید بن ثابت نقل شده که پیامبر ﷺ فرمود: «اول من يعطی كتابه بیمینه من هذه الامّة عمر بن الخطاب، وله شعاع كشعاع الشمس. قيل: فاین ابوبکر؟ قال: تزفّه الملائكة الى الجنان»؛ «اول کسی که از این امت کتابش به دست راستش داده می شود، عمر بن خطاب است و برای او شعاعی همانند شعاع خورشید است. گفته شد: ابوبکر کجاست؟ فرمود: ملائکه او را به طرف بهشت می برند».

سیوطی این حدیث را از احادیث جعلی دانسته است.^۲

۵- از ابی بن کعب مرفوعاً نقل شده که پیامبر ﷺ فرمود: «قال جبرئیل: لو جلست معك مثل ما جلس نوح في قومه ما بلغت فضائل عمر»؛ «جبرئیل گفت: اگر من با تو به مقداری که نوح در قومش بود می بودم به مقدار فضایل عمر نمی رسیدم».

ابن جوزی این حدیث را در ضمن احادیث جعلی آورده و ذهبی می گوید: این حدیث خبری باطل است.^۳

۶- از ابن عباس مرفوعاً نقل شده که پیامبر ﷺ فرمود: «ابوبکر منی بمنزلة هارون من موسى»؛ «ابوبکر نزد من به مانند هارون نزد موسی است».

۱. کتاب المجروحین، ج ۱، ص ۱۴۶. ۲. اللآلی المصنوعة، ج ۱، ص ۳۰۲.
 ۳. الموضوعات، ج ۱، ص ۳۲۱؛ میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۴۵۱، رقم ۱۶۹۱.

ذهبی می‌گوید: «این خبر کذبی است که متهم به جعل آن علی بن حسن کلبی است».^۱

۷- از عایشه نقل شده که پیامبر ﷺ فرمود: «أئمة الخلافة من بعدی ابوبکر و عمر»؛ «امامان خلافت بعد از من ابوبکر و عمرند».

ذهبی می‌گوید: روایتی است باطل و متهم به وضع و جعل آن علی بن صالح انماطی است.

۸- از انس مرفوعاً نقل شده که پیامبر ﷺ فرمود: «ابوبکر وزیر و خلیفتی»؛ «ابوبکر وزیر و خلیفه من است».

ذهبی بعد از نقل آن از طریق احمد بن جعفر بن فضل می‌گوید: «او مشهور به جعل حدیث است؛ لذا قابل اعتنا نیست».^۲

اگر واقعاً این احادیث صحیح بوده و از پیامبر ﷺ صادر شده بود، چرا ابوبکر در مرض موتش می‌گوید: دوست داشتم که از پیامبر سؤال می‌کردم، امر خلافت از آن کیست تا کسی در آن نزاع نکند، ای کاش سؤال می‌کردم که آیا برای انصار در امر خلافت نصیبی است؟^۳

۳- جعل روایات در مذمت اهل بیت ﷺ

ابن ابی الحدید از ابو جعفر اسکافی نقل می‌کند که معاویه عده‌ای از صحابه و برخی از تابعین را گمارد تا اخباری را در مذمت علی ﷺ

۱. میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۱۲۲، رقم ۵۸۱۶.

۲. میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۸۸، رقم ۳۲۲.

۳. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۴۳۱؛ العقد الفرید، ج ۴، ص ۹۳.

جعل کنند که مقتضی طعن و برائت از آن حضرت بود، و برای آنان اجرتی معین نمود تا در انجام این عمل رغبت کنند.^۱

او اسامی کسانی را که در عصر معاویه در مذمت علی ﷺ روایت جعل می‌کردند شمارش کرده و می‌گوید: آنان عبارتند از: ابوهریره، عمرو بن عاص، مغیره بن شعبه، عروة بن الزبیر، حریر بن عثمان و سمرة بن جندب.^۲

۴- تقلید باطل

تقلید گرچه در برخی احیان و با بعضی از شروط حق بوده، بلکه در برخی از موارد واجب است؛ همانند تقلید جاهل از عالم، ولی تقلید جاهل از جاهلی دیگر در جهلش نزد عقلا مذموم است. همان‌گونه که تقلید عالم از عالمی دیگر به این‌که علم خود را رها کرده و مقلد از دیگری در علمش شود نیز باطل است.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَ إِلَىٰ الرَّسُولِ قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا

يَعْلَمُونَ شَيْئاً وَ لَا يَهْتَدُونَ﴾؛^۳ «و هنگامی که به آن‌ها گفته شود: به سوی

آنچه خدا نازل کرده، و به سوی پیامبر بیایید! می‌گویند: آنچه از پدران خود یافته‌ایم، ما را بس است! آیا اگر پدران آن‌ها چیزی نمی‌دانستند، و هدایت نیافته بودند [باز از آن‌ها پیروی می‌کنند؟!].»

۱. شرح ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۳۵۸. ۲. همان.

۳. سورة مائده، آیه ۱۰۴.

و نیز در آیه ای دیگر می فرماید: ﴿يَوْمَ تَقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ يَقُولُونَ يَا لَيْتَنَا أَطَعْنَا اللَّهَ وَ أَطَعْنَا الرَّسُولَ * وَ قَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَ كُبْرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلَا * رَبَّنَا آتِهِمْ صِغْفِيرًا مِنَ الْعَذَابِ وَ اغْنِهِمْ لَعْنَا كَبِيرَا﴾^۱ «در آن روز که صورت های آنان در آتش [دوزخ] دگرگون خواهد شد [از کار خویش پشیمان می شوند و] می گویند: ای کاش خدا و پیامبر را اطاعت کرده بودیم! می گویند: پروردگارا! ما از سران و بزرگان خود اطاعت کردیم و ما را گمراه ساختند! پروردگارا! آنان را از عذاب، دو چندان ده و آن ها را لعن بزرگی فرما!».

یکی دیگر از اسباب اعراض و دوری مسلمانان از اهل بیت (علیهم السلام) تعصبات جاهلی است. هنگامی که با برخی از آنان به بحث می نشینیم و حق را به آنان گوشزد می کنیم، آخرین جوابی که می دهند این است که: ما نمی توانیم دست از آداب و رسوم آبا و اجداد خود برداریم و با آنان به مخالفت پردازیم. اگر این نیت را به زبان جاری نسازند لااقل در دل داشته و مانع بزرگی برای خود در انتقال به مذهب دیگر می دانند، در حالی که همه ما وظیفه داریم که تابع حق و حقیقت بوده، از تعصبات قومی و جاهلی بپرهیزیم.

از مجموعه آیات و روایات به خوبی استفاده می شود که وظیفه هر انسانی متابعت از حق و حقیقت است، گرچه پیروان آن در اقلیت اند. سنت اسلامی بر متابعت از حق بنا شده، نه موافقت با طبع و هوای نفس، و این مطلب از واضح ترین بیانات قرآنی است.

۱. سوره احزاب، آیات ۶۶-۶۸.

خداوند متعال می فرماید:

- ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَ دِينِ الْحَقِّ﴾^۱ «او کسی است

که رسولش را با هدایت و آیین حق فرستاد».

- ﴿وَ اللَّهُ يَقْضِي بِالْحَقِّ﴾^۲ «خداوند به حق داوری می کند».

- ﴿لَقَدْ جِئْنَاكُمْ بِالْحَقِّ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَكُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ﴾^۳ «ما حق را

برای شما آوردیم؛ ولی بیشتر شما از حق کراهت داشتید!».

- ﴿وَ تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ﴾^۴ «و یکدیگر را به حق سفارش کردند».

خداوند متعال در این آیات اشاره نموده که محور و میزان، متابعت حق است. حق هیچ گاه موافق هوای نفس اکثریت نبوده است. قرآن با شدت موافقت با هوای اکثریت را رد می کند؛ زیرا انسان را به تباهی می کشاند.

خداوند متعال می فرماید: ﴿بَلْ جَاءَهُمْ بِالْحَقِّ وَ أَكْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ * وَ لَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ وَ مَنْ فِيهِنَّ بَلْ أَتَيْنَاهُمْ بِذِكْرِهِمْ فَهُمْ عَنْ ذِكْرِهِمْ مُعْرِضُونَ﴾^۵ «ولی او حق را برای آنان آورده؛ اما بیشترشان از حق کراهت دارند [و گریزانند].

و اگر حق از هوس های آن ها پیروی کند، آسمان ها و زمین و همه کسانی که در آن ها هستند تباه می شوند! ولی ما قرآنی به آن ها دادیم که مایه یادآوری [و عزت و شرف] برای آن هاست، اما آنان از [آنچه مایه] یادآوری شان [است] رویگردانند!».

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: «امتی نباشید که بگویند اگر مردم کار

۱. سوره توبه، آیه ۳۳.

۲. سوره غافر، آیه ۲۰.

۳. سوره زخرف، آیه ۷۸.

۴. سوره عصر، آیه ۳.

۵. سوره مؤمنون، آیات ۷۰ و ۷۱.

خوبی کردند ما نیز خواهیم کرد و اگر ظلم کردند ما نیز ظلم می‌کنیم. خود را آماده کنید تا اگر مردم کار خوب کردند شما نیز چنین کنید و اگر بد کردند شما بد نکنید»^۱.

بسیاری از مردم، از مخالفت با مفاهیمی که از پدران و پیشینیان خود به ارث برده‌اند، ترس دارند گرچه حق برایشان همانند روز روشن باشد، و این نتیجه افتادن در اسارت تقلید کورکورانه در انتخاب مذهب است؛ زیرا تقلید در عقاید، انسان را به مقدس شمردن عقیده موروثی و می‌دارد و در نتیجه انسان را با موانع نفسی بسیاری رو به رو خواهد کرد. ولی واقع و حقیقت بر انسان جست‌وجوگر ایجاب می‌کند که این بندها را شکسته و با دقت تمام به ادله‌ای که با آرای موروثی او مخالفت دارد نگرسته و تأمل کند. انسان باید بداند که اگر پدران و اقوامش به اشتباه و خطا رفته‌اند و بر ما روشن شد که آنان به بیراهه رفته‌اند، وجهی ندارد که ما راه آنان را دنبال کنیم، بلکه وظیفه ما است که از حق پیروی نماییم؛ گرچه با افکار و معتقدات ارثی ما مخالفت داشته باشد.

قرآن کریم تقلید کورکورانه از اقوام و آبا و اجداد را مورد سرزنش قرار داده و می‌فرماید: «کسانی که شیعه شده‌اند به این مشکل اساسی اشاره کرده و برای نجات از آن نیز راه حل ذکر کرده‌اند».

معتصم سید احمد، یکی از مستبصرین سودانی می‌گوید: «نظر قدسی به علمای سابق و بزرگان خود داشتن، انسان را به تقلید

۱. الترغیب والترهیب، ج ۳، ص ۳۴۱.

و پیروی مطلق و اتکا کردن بر افکار آنان و می‌دارد. تسلیم این تقلید شدن منشأ انحراف از حق است. خداوند متعال، عقول آنان را بر ما حجت قرار نداده است، بلکه عقل هر انسانی بر او حجت است، لذا احترام ما به آنان نباید سبب منع و جلوگیری از مناقشه افکار آنان و دقت در آن‌ها گردد، تا داخل در مفاد آیه ﴿وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبَّرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلًا﴾^۱ نشویم»^۲.

یاسین معیوف بدرانی در این باره می‌گوید: «اسلام، تقلید و تبعید را در ممارست با اصول عقاید کافی نمی‌داند...، بلکه بر هر فردی واجب می‌کند که در مورد صحیح عقاید خود به صورت مستقل و به دور از احساسات و تقلید کورکورانه جست‌وجو کند»^۳.

طارق زین العابدین، یکی دیگر از مستبصرین، در این باره می‌گوید: «چیزی که قابل اشاره به آن است این‌که افرادی که در آخرت، عاقبت بد و نهایت شومی دارند، کسانی هستند که عقاید موروثی در نفس آنان سکنی گزیده، به گمان این‌که این عقاید برحق است...»^۴

هاشم آل لقیط از مستبصرین سوری در این باره می‌گوید:

«کسی که می‌خواهد به حق برسد، چاره‌ای جز رسیدن به آن ندارد؛ گرچه راه طولانی باشد، ولی مشکل در کجا نهفته است؟ مشکل در فرار شخص بحث‌کننده از حقیقت پرستش بزرگان و تقدیس شخصیت‌ها به حساب دین است. مشکل در تقلید اجداد

۱. سوره احزاب، آیه ۶۷. ۲. معتصم سید احمد، الحقیقة الضائعة، ص ۳۲.

۳. یاسین معیوف بدرانی، یالیت قومی یعلمون، ص ۴۸.

۴. طارق زین العابدین، دعوة الی سبیل المؤمنین، ص ۱۷ - ۱۸.

و پدران و افکار موروثی است. لذا اگر انسان از آنچه گفته شد خودش را پیراسته کند و به ادله قرآن و سنت نبوی و آثار صحیح روایت شده از رسول خدا ﷺ تمسک کند، به طور حتم حق را درک خواهد کرد و به آرزوی خود که آرزوی هر طلب کننده و رغبت هر رغبت کننده است خواهد رسید.^۱

مستبصر معروف مصری، صالح الوردانی در رابطه با افتادن در اسارت تقدیس شخصیت‌ها و شناخت حق به آنان، نه شناخت حق به خود حق، می‌گوید: «این همان مطلبی است که احبار و راهبان دوست داشته و بین مردم منتشر ساختند. امری که مسلمانان نیز امروزه به آن مبتلا شده‌اند، که گفتار شخصیت‌ها را به جای قبول نصوصات برمی‌گزینند».^۲

او در ادامه مطلب خود می‌گوید: «جست‌وجوی از حق موجب متابعت از نص خواهد شد نه جستجو در کلمات شخصیت‌ها؛ آری، دنبال نص بودن، انسان را به حق رهنمون می‌سازد. دنبال اشخاص رفتن در آینده‌ای نه چندان دور بین انسان و نص فاصله می‌اندازد، و او را در گرو مردان قرار می‌دهد نه در گرو نص. نص معیار است، و همین نص معیار تکلیف می‌باشد. با نص است که مسؤولیت بر گردن مسلمان قرار می‌گیرد. قوام انسان بر نص است و نجات انسان از آتش نیز بر اساس نص است.

مقصود از نص در اینجا نص قرآنی یا نبوی صحیح موافق با قرآن

۱. هاشم آل قطیط، من الحوار الکتشف الحقیقیة، ص ۳۲۲.

۲. صالح الوردانی، الخدعة، ص ۴۴.

و عقل در امور مربوط به غیبات و پیروی‌ها و سیاست و اخلاق و اصول دین و تولی و تبری است...».^۱

او در جایی دیگر می‌گوید: «بر مسلمین است که از عبادت شخصیت‌ها پرهیز کرده و از توهم و خیال قداست پیشینیان خارج شوند. وظیفه آنان است که نصوص را بالاتر از شخصیت‌ها به حساب آورده و آن را مقیاس و میزان برای تصحیح فکر اسلامی و قرائت وقایع تاریخی به حساب آورند».^۲

او نیز می‌گوید: «بحث، یک شرط اساسی دارد و آن تهی شدن از قدسیّت اشخاص است، یعنی وجود شخصیتی فکری مستقل و آزاد شده از عبادت افراد. من قبلاً در کتاب‌ها با دید قدسیّت و ترس نسبت به افراد مرموز گذشته که شروع آن از صحابه و ختم آن به فقها است غوص می‌کردم، ولی هنگامی که از توهم قداست رهانیده شدم، راه را در جلوی خود برای رسیدن به حقیقت اسلام باز یافتم... آری، هنگامی که تتبع در نصوص و حوادث تاریخی را با کنار گذاردن شخصیت‌ها شروع کردم، یا به معنای دقیق‌تر هنگامی که نصوص را بالاتر از شخصیت‌ها قرار دادم، آن وقت بود که حق را شناختم... من حقیقت را کشف کردم و از دایره وهم به دایره حقیقت وارد شدم، هنگامی که مسیر اسلام را از بعد رسول خدا ﷺ جست‌وجو کرده و از نو آن را قرائت نمودم.

روح بعد از سال‌های طولانی از گمراهی و حیرت راحت شد، هنگامی که چشمم بر بخش غایب از تاریخ اسلام و واقعیت‌های

۱. همان.

۲. صالح الوردانی، السیف والسیاسة، ص ۲۰۳.

مسلمانان افتاد و قدم‌های من بر راه مستقیم استقرار یافت. در این هنگام بود که پرده‌ها برداشته شد و در مقابل خود، آل بیت پیامبر ﷺ را ساطع دیدم و معالم راه مستقیم برای من ظاهر شد و یقین پیدا کردم که بر طریق اسلام صحیح قرار گرفته‌ام»^۱

ادریس حسینی مغربی، یکی دیگر از مستبصرین در این باره می‌گوید: «من از ابتدا نیز می‌دانستم که بدون استثنا حقیقت ارزشمندتر و نفیس‌تر از شخصیت‌ها است، و این که من باید خودم را آماده و مهیا کنم تا در معرکه‌ها به دنبال حقایق گمشده باشم. من در مقابل دیدگانم احتمال جدایی با افراد و شخصیت‌هایی را قرار داده بودم که نسبت به من همانند خون بدنم در جریان بودند. من از ابتدا می‌دانستم و اهداف رسالت اسلامی را که برای فراگیری مردم از ارزش‌های آسمانی آمده نه ارزش‌های زمینی، درک می‌کردم.

از باب نمونه: ابوهریره چه ارزشی در میزان دین دارد تا من به جهت تقویت او بحث و جست‌وجو از حقیقت تاریخی را تعطیل کنم؟ و در راه پوشش گذاشتن بر افتضاحات او دست به تحریف تمام حقایق ببرم؟ آیا ابوهریره اصلی از اصول عقیده است تا بر من حرام باشد که او را مورد محاسبه تاریخی قرار دهم و به افعال قبیح او اعتراف کنم؟ آیا زننده نیست که ما از فضایح او ساکت شویم تا آن‌ها با حقایق دین مخلوط شده و اسلام فدای همه مفاسد گردد؟»^۲

۱. صالح الوردانی، الخدعة، ص ۴ - ۵.

۲. ادریس حسینی، لقد شیعی الحسین، ص ۱۹ - ۲۰.

تعقل، راه احتراز از تقلید کورکورانه

مهم‌ترین عاملی که می‌تواند انسان را از پیروی کورکورانه از این و آن باز دارد اعمال عقل و تعقل است.

محمد علی متوکل، یکی از مستبصرین در این باره می‌گوید: «عقل، آن نوری است که صاحبش را برحق راهنمایی می‌کند، مادامی که هواهای نفسانی و شهوات او را نپوشاند. عقل، حجت خدا بر انسان است. به توسط آن است که خدا شناخته شده و انبیا تصدیق می‌شوند. و به واسطه آن است که حق از باطل تمییز داده می‌شود و کسی که عقل ندارد دین ندارد...»^۱

استاد معتمد سیداحمد، یکی دیگر از کسانی که شیعه شده، در این باره می‌گوید:

«خداوند سبحان به انسان نور عقل و علم داده و راه استفاده از آن را به دست انسان قرار داده است. پس هرکس که آن نور را اهمال کرده و به جهت کشف حقایق آن را مشتعل نسازد، زود است که در سایه‌ای از جهل و خرافات و گمراهی به سر برد، به خلاف کسی که عقلش را به کار گرفته و آن را رشد دهد...»^۲

ادریس حسینی مغربی می‌گوید: «هنگامی که اسلام را به دور از افکار پیشینیان می‌فهمیم پی می‌بریم که هدف اسلام برانگیختن عقل انسان است تا با فهم و شعور و درک با آن ممارست داشته و با یقین، قیام کننده به وظایف دینی خود باشد.»^۳

۱. ودخلنا التشیع سجداً، محمدعلی متوکل، ص ۹.

۲. الحقیقة الضائعة، معتمد سیداحمد، ص ۳۰.

۳. لقد شیعی الحسین، ادریس الحسینی، ص ۳۴۹.

۵- کتمان فضایل اهل بیت علیهم السلام

آیا بخاری و مسلم هر حدیث صحیح در فضایل امام علی علیه السلام که مطابق با شروط نقل روایت آن دو است را در صحیح خود آورده‌اند؟ هیچ کس چنین ادعایی نکرده است، چه بسیار احادیث صحیح‌السندی که حاکم در مستدرک با شرط صحت نزد بخاری یا مسلم یا هر دو آورده، ولی شیخین یا یکی از آن دو در صحیح خود نقل نکرده‌اند. مگر احمد بن حنبل نگفته است: کسی به مانند علی بن ابی طالب این مقدار فضیلت برای او نقل نشده است.

اسماعیل قاضی و نسائی و ابوعلی نیشابوری می‌گویند: هرگز برای احدی از صحابه به مانند علی این مقدار حدیث صحیح وارد نشده است.^۱

سید شرف‌الدین عاملی در علت نقل نکردن حدیث «دار» توسط بخاری و مسلم می‌گوید: «لأنهم رأوه يصادم رأيهم في الخلافة، وهذا هو السبب في اعراضهم عن كثير من النصوص الصحيحة. خافوا ان تكون سلاحاً للشیعة، فكنموها وهم يعلمون. وان كثيراً من شیوخ اهل السنة - عفا الله عنهم - كانوا على هذه الوتيرة؛ يكتمون كل ما كان من هذا القبيل، ولهم في كتمانهم مذهب معروف، نقله عنهم الحافظ بن حجر في فتح الباری»؛ «جهتشان آن است که: اینان مشاهده کردند که این گونه روایات با رأی آنان در خلافت سازگاری ندارد، و این سبب اساسی در اعراض از نقل این گونه روایات است، آنان ترسیدند که اینها اسلحه‌ای

به نفع شیعه شود و با آن از مذهب خود دفاع کنند و لذا در حالی که علم به صحت سند و دلالت آن داشتند، آن‌ها را کتمان کردند. بسیاری از شیوخ اهل سنت خدا از تقصیرشان درگذرد- همین روش را دنبال نمودند، آنان هر حدیثی که از این قبیل بود را کتمان نمودند، و این روشی معروف است که به آن‌ها نسبت داده شده و حافظ در «فتح الباری» این مطلب را گوشزد نموده است».

آن‌گاه می‌گوید: «ومن عرف سریرة البخاری تجاه امیرالمؤمنین و سائر اهل البیت علیهم السلام، و علم ان یراعته ترتاع من روائع نصوصهم وانّ مداده ینضب عن بیان خصائصهم لایستغرب اعراضه عن هذا الحدیث وامثاله...»^۱ «هر کس پی به سیره و روش بخاری نسبت به امیرالمؤمنین و سایر اهل بیت ببرد و بداند که او دستش هنگام نوشتن فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام و اهل‌بیتش به لرزه درمی‌آید و قلمش هنگام بیان خصوصیات آنان فرو می‌ریزد، هرگز اعراض او را از احادیث فضایل اهل بیت علیهم السلام غریب نمی‌بیند...».

۶- تحریف فضایل اهل بیت علیهم السلام

تحریف در لغت به معنای تغییر و تبدیل است. ابن منظور در بیان معنای «تحریف» می‌گوید: «تحریف کلام از مواضعش به معنای تغییر دادن آن است».^۲

و در اصطلاح به معنای تصرّف در کلام و اثر دیگری است به نحوی که مخالف با مقصود او باشد.

۱. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۰۷؛ تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص ۱۳۳؛ صواعق المحرقة، ص ۱۲۰، باب ۹.

۱. المراجعات، مراجعة ۲۲. ۲. لسان العرب، ج ۳، مادة حرف.

تراث اسلامی و میراث فرهنگی اسلام که در طول تاریخ دست به دست به ما رسیده، امانتی الهی است که برگردن ما نهاده شده است و ما نسبت به حفظ آن وظیفه سنگینی داریم، وظیفه داریم که نه تنها در آن تغییری به نفع خود ایجاد نکنیم، بلکه واجب است واقعیت‌های تاریخی را آن گونه که هست حفظ کرده و از دستبرد دیگران برحذر داریم. و در غیر این صورت به تاریخ که انسان ساز است خیانت کرده‌ایم.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا﴾^۱ «خداوند شما را دستور می‌دهد که امانت‌ها را به اهلیشان مسترد دارید».

و نیز در مورد صفات متقین می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ﴾^۲ «و کسانی که آنان مراعات کننده امانات و عهد خود هستند».

خداوند سبحان در آیات فراوانی به این نکته اشاره می‌کند که تحریف بدعتی است که یهود از خود به ارث گذاشته است. آنان کسانی بودند که کلمات را از جایگاه خود مطابق هوس‌ها و میل‌های خود و مصالحشان تغییر می‌دادند. و لذا خداوند در آیات متعددی آنان را به جهت این عمل ناشایست سرزنش می‌کند.

در سوره «بقره» می‌فرماید: ﴿فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيُشْتَرَوْا بِهِ تَمَنَّأَ قَلِيلًا فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ

۱. سوره نساء، آیه ۵۸.
۲. سوره مؤمنون، آیه ۸.

أَيْدِيهِمْ وَ وَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْتُمُونَ﴾^۱ «پس وای بر آن‌ها که نوشته‌ای با دست خود می‌نویسند، سپس می‌گویند: این از طرف خداست، تا آن را به بهای کمی بفروشند. پس وای بر آن‌ها از آنچه با دست خود نوشتند، و وای بر آنان از آنچه از این راه به دست آوردند».

و نیز در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: ﴿فَبِمَا نَقُضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَ جَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَن مَّوَاضِعِهَا﴾^۲ «ولی به خاطر پیمان شکنی، آنان را از رحمت خویش دور ساختیم و دل‌های آنان را سخت و سنگین نمودیم، سخنان [خدا] را از موردش تحریف می‌کنند...».

و در موضع دیگر می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ آبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ﴾^۳ «کسانی که کتاب آسمانی به آن‌ها داده‌ایم، [پیامبر] را همچون فرزندان خود می‌شناسند، [ولی] جمعی از آنان حق را آگاهانه کتمان می‌کنند».

با این تأکیدات و سخت‌گیری‌ها که در حفظ حق و واقعیت‌های تاریخی شده و از کتمان حق نهی شده، وظیفه ما نسبت به تاریخ روشن می‌شود. ما مکلفیم که حقایق تاریخی را آن گونه که هست حفظ کرده و به دیگران منتقل کنیم؛ خواه مطابق میل و خواسته ما باشد یا نباشد. ولی مع الاسف با مراجعه به گوشه‌ای از تاریخ پی می‌بریم احادیثی که در آن‌ها فضایل اهل بیت علیهم‌السلام بوده، بخشی را تحریف کرده‌اند تا نتواند مدرکی بر امامت آنان بوده و متمسک شیعه گردد.

۱. سوره بقره، آیه ۷۹.
۲. سوره مائده، آیه ۱۳.
۳. سوره بقره، آیه ۱۴۶.

گفته شد از جمله عواملی که سبب شد عموم مسلمین از اهل بیت علیهم السلام اعراض کرده، یا به آنان معرفت نداشته باشند، موضوع تحریف فضایل و مناقب آنان است.

علمای سوئی که به جهت تعصب مذهبی، وجود این گونه روایات را با عقاید و پیش فرض های خود موافق نمی دیدند؛ بلکه با عنوان و مقام و شئون خود در تزاحم می دیدند، آنان درصدد برآمدند که به هر نحو ممکن این گونه احادیث را کتمان یا تحریف نموده و آن را مخفی بدارند. اینک به نمونه هایی از این جنایات تاریخی اشاره می کنیم:

۱- ابن سعد از عایشه نقل می کند: هنگامی که مرض بر رسول خدا صلی الله علیه و آله سخت شد از خانه بیرون آمد و در حالی که بین دو مرد بود؛ یعنی بین عباس بن عبدالمطلب و شخصی دیگر، دو پای خود را بر زمین می کشاند. راوی می گوید: این خبر را برای عبدالله بن عباس نقل کردم که عایشه چنین می گوید. ابن عباس گفت: آیا می دانی که شخصی که عایشه نام آن را نبرد کیست؟ عرض کردم: خیر. ابن عباس فرمود: او علی بن ابی طالب است. آن گاه گفت: عایشه دوست نداشت که از علی به خیر یاد کند.^۱

بخاری همین مضمون را نقل کرده، ولی ذیل آن را که: «عایشه دوست نداشت علی را به خیر یاد کند» نیاورده و آن را حذف کرده

است، با آن که ابن سعد حدیث را با این ذیل و با سند صحیح نقل کرده است، و این خود از تحریفات بخاری به شمار می آید.^۱

۲- در تاریخ اشاره به مکاتبه و نامه ای شده است که محمد بن ابوبکر به معاویه نوشت، در آن نامه که نصر بن مزاحم در کتاب «وقعة صفین» و مسعودی در کتاب «مروج الذهب» آن را به تفصیل نقل کرده اند، به بسیاری از فضایل حضرت اشاره کرده است، ولی - مع الاسف - طبری و ابن اثیر آن را نقل نکرده اند، آنان در توجیه عمل خود می گویند: عموم مردم تحمل این گونه مسائل را ندارند. بعد از این دو مورخ، ابن کثیر به اصل نامه محمد بن ابوبکر در تاریخ خود اشاره کرده، ولی به این جمله اکتفا می کند که در آن غلظت و تندی است.^۲

۳- طبری و ابن اثیر در تاریخ خود خطبه امام حسین علیه السلام را در روز عاشورا نقل کرده اند، در ضمن خطبه چنین آمده است: «أما بعد فانسونی فانظروا من أنا؟ ثم ارجعوا الی أنفسکم و عاتبوها هل یجوز لکم قتلی وانتهاک حرمتی؟ ألسنت ابن بنت نبیکم و ابن وصیّه و ابن عمّه، و اول المؤمنین بالله و المصدّق لرسوله بما جاء من عند ربّه؟...»؛ «اما بعد، نسب مرا بگویند، ببینید که من کیستم، آن گاه به خود باز گردید و نفس های خود را عتاب کنید که آیا برای شما کشتن و هتک حرمت من جایز است؟ آیا من فرزند دختر پیامبر شما و فرزند وصی او و فرزند

۱. صحیح بخاری، باب مرض النبی صلی الله علیه و آله، ج ۵، ص ۱۳۹.

۲. البداية و النهایة، ج ۷، ص ۳۱۴.

۱. طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۲۹.

پسر عموی او نیستیم؟ و اول مؤمن به خدا و تصدیق کننده رسول او با آنچه از جانب پروردگارش آورده می‌باشد؟...»

ولی ابن کثیر هنگامی که این خبر را نقل می‌کند، کلمه «و ابن وصیّه» را از خبر حذف کرده، با آن که مصدر او تاریخ طبری است که نقل کرده است.

۴- بخاری در صحیح خود روایتی را این گونه نقل کرده است: «علی - عَلِيٌّ - به عمر فرمود: آیا نمی‌دانی که قلم تکلیف از چند نفر برداشته شده: از مجنون تا به هوش آید، از کودک تا به ادراک برسد، و از خواب تا بیدار شود؟»^۱

ولی هنگامی که به مصادر حدیثی دیگر مراجعه می‌کنیم پی می‌بریم حدیث صدری داشته که بخاری به جهت حفظ قداست عمر بن خطاب آن را حذف کرده است.

ابوداود، نسائی و ابن حبان از ابن عباس نقل کرده‌اند: علی بن ابی طالب گذرش بر دیوانه‌ای از قبیله‌ای افتاد که زنا داده و عمر دستور به سنگسار کردنش را صادر نموده بود، علی عَلِيٌّ به عمر فرمود: آیا نمی‌دانی که رسول خدا فرمود: قلم تکلیف از سه دسته برداشته شده است...؟^۲

از این جا استفاده می‌شود که بخاری چگونه حدیث را نقل به معنا کرده و صدر آن را حذف نموده است.

۵- مورّخین و مفسرین در ذیل آیه شریفه: ﴿وَ أَنْزِلْ عَشِيرَتَكَ

۱. صحیح بخاری، کتاب الحدود، باب لایرجم المجنون و المجنونة.
۲. ارشاد الساری فی شرح صحیح بخاری، ج ۱۴، ص ۲۵۸ و ۲۵۹.

الْأَقْرَبِينَ»^۱ «و خویشاوندان نزدیکت را انذار کن!» نقل کرده‌اند که بعد از نزول آیه شریفه، پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چهل و پنج نفر از بزرگان بنی هاشم را دعوت کرد، و عزم نمود تا آنان را در ضیافتی به رسالت خود دعوت کند. علی عَلِيٌّ را دستور داد تا شیر و طعام آماده سازد و بعد از پایان یافتن طعام، پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شروع به صحبت کرد... در بین سخنان خود فرمود: «... ای فرزندان عبدالمطلب! همانا من در میان عرب جوانی سراغ ندارم که بهتر از آنچه من برایتان آورده‌ام برای شما آورده باشد، من برای شما خیر دنیا و آخرت را آورده‌ام، و خداوند عزّوجلّ مرا امر نموده تا شما را به آن دعوت نمایم، کدام یک از شما به من ایمان آورده و کمک کار من می‌شود تا این که برادر و وصی و خلیفه من در میان شما باشد؟

علی عَلِيٌّ می‌فرماید: همگی سرها را به زیر انداختند، ولی من در میان آن‌ها عرض کردم: من ای نبی خدا وزیر تو خواهم شد. آن‌گاه دست برگردن من گرفت و سپس فرمود: همانا این - علی عَلِيٌّ - برادر و وصی و خلیفه من در میان شما است، به دستورات او گوش فرا داده و او را اطاعت کنید»^۲.

ولی - مع الاسف - طبری همین قضیه را با کمی تفصیل به صورت تحریف شده در تفسیر خود نقل کرده است، و هنگامی که به فضیلت امام علی عَلِيٌّ می‌رسد آن را به صورت اجمال و اهمال آورده است. او این گونه نقل می‌کند: «... فَأَيُّكُمْ يُوَازِرُنِي عَلِيٌّ هَذَا الْأَمْرِ

۱. سورة شعراء، آیه ۲۱۴.

۲. تاریخ طبری، ج ۲، ص ۶۳ و ۶۴؛ کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۴۰ و ۴۱؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۱۱۱.

علی آن یكون أخی وكذا وكذا...»^۱ «...کدامین از شما کمک‌کار من بر این امر خواهد شد تا این که برادر من و چنین و چنان باشد...».

این عمل جنایتی است که از نویسنده و یا نسخه‌بردار انجام گرفته است، او با این عمل خود چه هدفی را دنبال می‌کند؟ آیا می‌خواهد بر اهل سنت خدعه و حيله کرده تا مبادا پی به فضایل امیرالمؤمنین برده و پیرو او گردند؟ یا هدف دیگری را دنبال می‌کرده است.

همین کار را این کثیر در کتاب تاریخ و تفسیر خود دنبال کرده و فضیلت امیرالمؤمنین را با اجمال ذکر کرده است.^۲ تعجب از دکتر هیکل وزیر معارف مصر است که در کتاب خود «حیات محمد» در چاپ اول، قصه را به تمامه نقل کرده ولی در چاپ‌های بعد فضایل علی علیه السلام را با اجمال بیان کرده است، تا کسی به آن پی نبرد.^۳

۶- شیخ عبدالوهاب شعرانی در کتاب «الیواقیت و الجواهر» بابتی را منعقد کرده و در آن علائم قیامت را بیان نموده است؛ از آن جمله به خروج حضرت مهدی علیه السلام اشاره کرده است، آن‌گاه عباراتی از شیخ محیی‌الدین در باب سیصد و شصت و شش از فتوحات نقل می‌کند که این چنین است: «و بدانید که خروج مهدی حتمی است ولی او خروج نمی‌کند تا زمین از ظلم و جور پر شود، آن‌گاه پر از قسط و عدل می‌نماید. و اگر از دنیا تنها یک روز باقی ماند، خداوند

۱. تفسیر طبری، ج ۱۹، ص ۷۵.

۲. تفسیر ابن کثیر، ج ۵، ص ۲۳۱؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۲، ص ۳۸.

۳. حیات محمد صلی الله علیه و آله، ص ۱۴۲، چاپ سیزدهم.

آن را طولانی می‌گرداند تا آن خلیفه والی زمین شود. و او از عترت رسول خدا صلی الله علیه و آله از فرزندان فاطمه است، جدش حسین بن علی بن ابی طالب و پدرش حسن عسکری فرزند امام علی النقی، فرزند امام علی الرضا، فرزند امام موسی الکاظم، فرزند امام جعفر صادق، فرزند امام محمد باقر، فرزند امام زین العابدین علی، فرزند امام حسین، فرزند امام علی بن ابی طالب است. اسم او هم نام رسول خدا است. مسلمانان با او در بین رکن و مقام بیعت می‌کنند. او شبیه رسول خدا صلی الله علیه و آله در اخلاق است...»^۱.

ولی - مع الاسف - هنگامی که چاپ جدید «فتوحات مکیه» را مشاهده می‌نماییم هرگز اثری از اسامی اهل بیت علیهم السلام در آن نمی‌بینیم، گویا چاپ‌کننده کتاب با ارشاد علمای اهل سنت از آنجا که وجود این اسامی را تأییدی بر مذهب شیعه دانسته و سبب اعتراض بر مذهب خود می‌دانسته است، این اسامی را از کتاب فتوحات مکیه حذف کرده و بدون آن چاپ کرده است.^۲

۷- احمد بن ابی یعقوب، معروف به یعقوبی صاحب تاریخ معروف در فصلی با عنوان «ما نزل من القرآن بالمدينة» می‌گوید: «گفته شده که آخرین آیه‌ای که بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد، آیه: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾»^۳ «امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و اسلام را به عنوان آیین شما پذیرفتم» است. روایت صحیح،

۱. الجواهر و الیواقیت، ج ۲، ص ۱۴۳، طبع سال ۱۳۷۸ هجری.

۲. الفتوحات المکیه، ج ۳، ص ۳۲۷. ۳. سوره مائده، آیه ۳.

ثابت و صریح نیز این مطلب را تأیید می‌کند. نزول آیه در روز نَصِّ بر امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب در غدیر خم است.^۱

ولی در جایی دیگر بعد از نقل آیهٔ اکمال چنین آمده است: «مطابق همین معنا است، روایت صحیح، ثابت و صریح، و نزول آیه در روز نَفَر بر امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب بعد از ترحم بوده است».^۲

مشاهده می‌کنیم که چگونه دو کلمه از عبارت یعقوبی را تحریف کرده تا فضیلت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ را نامفهوم جلوه دهد. و این خطر بزرگی است که میراث فرهنگی اسلامی را تهدید می‌کند.

۸- متقی هندی از صحیح مسلم و سنن ابوداود از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل می‌کند که فرمود: «مهدی از عترت من و از فرزندان فاطمه است».^۳

ابن حجر هیتمی نیز در «الصواعق المحرقة» همین حدیث را از مسلم و ابوداود و نسائی و ابن ماجه و بیهقی و دیگران نقل می‌کند.^۴

ولی - مع الاسف - در صحیح مسلم وجود ندارد.

۹- ابن حجر هیتمی از دیلمی نقل می‌کند که او از عایشه، از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل کرده که حضرت فرمود: «بهترین برادران من علی، و بهترین عموهای من حمزه است. یاد علی عبادت است».^۵

ولی با مراجعه به کتاب دیلمی «فردوس الاخبار» با تحقیق

۱. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۵، چاپ المکتبة الحیدریة، سال ۱۳۸۳ هجری.

۲. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۳، چاپ دارالصادر.

۳. کنز العمال، ج ۱۴، ص ۲۶۴، رقم ۳۸۶۶۲.

۴. الصواعق المحرقة، ص ۱۶۳. ۵. الصواعق المحرقة، ص ۷۴.

عبدالوهاب عبداللطیف در سال ۱۳۸۵ از ذیل حدیث، یعنی جمله «ذکر علی عبادة» اثری نمی‌بینیم.

۱۰- با مقابله کتاب «الصواعق المحرقة» چاپ سال ۱۳۸۵ و چاپ سال ۱۳۱۲ هجری پی خواهیم برد که این کتاب هم از دست تحریف مصون نمانده است، که از آن جمله می‌توان به اموری اشاره کرد:

(الف) در صفحه ۷۴ کتاب حدیث «ذکر علی عبادة» حذف شده است.

(ب) در صفحه ۷۶ چاپ قدیم از طبرانی روایتی را نقل کرده که مضمون آن چنین است: «برای علی عَلَيْهِ السَّلَامُ هجده منتقبت و فضیلت است که برای هیچ یک از امت نیست»، ولی - مع الاسف - در چاپ جدید آن وجود ندارد.

(ج) در صفحه ۸۷ چاپ قدیم آن روایتی را به این مضمون از حاکم نیشابوری نقل کرده است: «... عرض کردیم: ای رسول خدا! چگونه بر اهل بیت درود فرستیم؟ حضرت فرمود: این چنین درود فرستید: «اللهم صل علی محمد و آل محمد».

ولی در چاپ بعد از آن وجود ندارد.

(د) در صفحه ۲۰ از چاپ قدیم حدیثی به این مضمون نقل کرده است: «صراط علی مستقیم»، راه علی مستقیم است. ولی در چاپ بعد کلمه «علی» حذف شده است.

۱۱- به ابوالطیب متنبی شاعر گفتند: چرا علی را مدح نمی‌گویی؟

او در جواب این دو بیت شعر را سرود:

و ترکت مدحی للوصیّ تعمداً اذ کان نوراً مستطیلاً کاملاً
 و اذا استطال الشیء قام بنفسه و صفات ضوء الشمس تذهب باطلاً
 در این دو بیت شعر اشاره به این نکته دارد که علت ترک من مدح
 وصی - علی علیه السلام - را در این است که نور علی چنان بلند و کامل است
 که به خود قوام دارد و احتیاج به این ندارد که من آن را فروزان کنم.
 ولی - مع الاسف - در برخی از نسخه‌های این دیوان حذف شده و از
 آن خبری نیست.

۱۲ - کتاب «الطبقات الکبری» از ابن سعد چندین بار چاپ‌های
 گوناگون از آن شده است، که حال امام حسن و امام حسین علیهما السلام در
 این کتاب چند صفحه‌ای محدود را به خود اختصاص داده است. در
 حالی که کتاب شناس معروف معاصر سید عبدالعزیز طباطبایی
 نسخه‌ای خطی از این کتاب را در ترکیه پیدا کردند که ترجمه و شرح
 حال این دو امام چندین برابر موجود است، و خوشبختانه این بخش
 به طور مستقل به چاپ رسیده است.

۱۳ - حاکم نیشابوری در کتاب «المستدرک علی الصحیحین»
 می‌گوید: «از متفردات مسلم به نقل حدیث ابو موسی از پیامبر صلی الله علیه و آله
 است که فرمود: «بهترین زنان عالم چهار نفرند». و تتمه حدیث که
 در بسیاری از مصادر حدیثی آمده، چنین است: «مریم، خدیجه،
 آسیه، فاطمه علیها السلام»، ولی با جستجوی فراوان در ابواب مختلف
 همچون باب فضایل خدیجه علیها السلام یا باب فاطمه علیها السلام و یا در ابواب
 دیگر یافت نشد.

مرحوم شیخ محمد حسن مظفر در کتاب «دلایل الصدق»

می‌گوید: «گویا نساخ کتاب این حدیث را تحریف نمودند، تا این که
 آبروی عایشه را حفظ نمایند؛ زیرا اسم عایشه در میان این چهار نفر
 ذکر نشده است».^۱

۱۴ - حدیث امان را بسیاری از مصادر از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل
 کرده‌اند که فرمود: «ستارگان امان بر اهل آسمانند، و اهل بیت من
 امان برای اهل زمین‌اند و هرگاه اهل بیت من از روی زمین بروند،
 اهل زمین نیز نابود خواهند شد».

از جمله مصادری که این حدیث از آن نقل شده «مسند احمد»
 است، ولی - مع الاسف - الآن در مسند احمد وجود ندارد.

۱۵ - حدیث «أنا مدینة العلم و علی بابها» در بسیاری از مصادر
 اهل سنت وارد شده است. ابن اثیر در «جامع الاصول»، سیوطی در
 «تاریخ الخلفاء»، ابن حجر در «الصواعق المحرقة»، این حدیث را از
 ترمذی در «الجامع الصحیح» نقل می‌کنند، و نیز فضل بن روزبهان
 اعتراف به وجود این حدیث در صحیح ترمذی کرده و آن را
 تصحیح کرده است، ولی این حدیث الآن در «الجامع الصحیح»
 ترمذی وجود ندارد.

۱۶ - بخاری در صحیح خود، باب «بعث علی بن ابی طالب علیه السلام»
 و خالد بن الولید الی الیمن قبل حجة الوداع» به سندش از بریده نقل
 می‌کند: پیامبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را به سوی خالد فرستاد تا خمس غنایم
 را از او بگیرد، و من در آن هنگام علی را دشمن می‌داشتم. دیدم که
 علی علیه السلام غسل کرد. به خالد گفتم: آیا این کار او را مشاهده کردی؟

۱. دلایل الصدق، ج ۲، ص ۳۶۷.

خدمت رسول خدا ﷺ که رسیدم جریان را بر او عرضه داشتم. حضرت فرمود: ای بریده! آیا علی را دشمن داری؟ گفتم: آری. حضرت فرمود: او را دشمن مدار؛ زیرا سهم او از خمس بیشتر از این مقدار است.^۱

با تأمل در مصادر دیگر روایی پی می‌بریم که بخاری روایت بریده را ناقص و با تحریف نقل کرده است. واصل سخن رسول خدا ﷺ که همان اشاره به ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام است را حذف نموده است.

احمد بن حنبل به سندش از بریده نقل می‌کند: رسول خدا ﷺ دو لشکر را به سوی یمن فرستاد: بر یکی از آن‌ها علی بن ابی طالب را امیر نموده و بر دیگری خالد بن ولید را فرمانده نمود و فرمود: هر گاه با هم برخورد کردید، علی علیه السلام فرمانده شما خواهد بود و در صورت عدم برخورد، هر کدام از شما دو نفر فرمانده لشکر خود باشد. ما با بنی زید از اهل یمن درگیر شده و قتال نمودیم. مسلمانان بر مشرکان پیروز شدند و بعد از قتال ذریه آن‌ها را به اسارت بردیم. علی علیه السلام زنی از اسرا را برای خود انتخاب کرد. بریده می‌گوید: خالد نامه‌ای نوشت و در آن اشاره به ماجرا کرد و آن را به من داد تا به مدینه برده و به رسول خدا ﷺ تحویل دهم. من خدمت حضرت آمده و نامه را به ایشان دادم. حضرت علیه السلام نامه را که مشاهده نمود، غضب در صورتش مشاهده شد. عرض کردم: ای رسول خدا! این جا مکانی است که باید به خدا پناه برد. تو مرا با کسی فرستادی

۱. صحیح بخاری، ج ۵، ص ۲۰۶ و ۲۰۷.

و امر کردی که او را اطاعت کنم، من نیز چنین کردم. رسول خدا ﷺ فرمود: «کاری بر ضد علی انجام نده؛ زیرا او از من و من از او هستم و او ولی هر مؤمنی بعد از من است».^۱

با تأمل در این دو حدیث به خوبی استفاده می‌شود که متن حدیث احمد بن حنبل همان قضیه‌ای است که بخاری از بریده نقل کرده، ولی بخاری با نقل به معنایی که انجام داده در حدیث تحریف کرده و اصل کلام رسول خدا ﷺ که اشاره به ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام دارد را نیاورده است. و این گونه کارها از بخاری سابقه داشته و امر تازه‌ای به حساب نمی‌آید.

ابن دحیه اندلسی بعد از نقل این حدیث از بخاری می‌گوید: «بخاری این حدیث را همان‌گونه که مشاهده می‌کنی ناتمام و ناقص نقل کرده است. و این عادت او در نقل احادیثی از این قبیل است...».^۲

ذهبی در ترجمه ابن دحیه اندلسی می‌گوید: «... شیخ، علامه، محدث... دارای بصیرت به حدیث...».^۳

سیوطی نیز او را از اعیان علما و مشاهیر فضلا به شمار آورده که در علم حدیث و علوم می‌که مربوط به آن است، متقن است.^۴

عجیب‌تر از کاری که بخاری در تحریف حدیث «ولایت» انجام داده، تحریفی است که ولی الله دهلوی انجام داده است، او به جای کلمه «هو» لفظ «أنا» را به کار برده و کلمه «بعدی» را از آخر حدیث حذف کرده است. او در کتاب «أزاحة الخفاء» حدیث را این گونه نقل

۱. مسند احمد، ج ۵، ص ۳۵۶. ۲. المستوفی فی أسماء المصطفی، مخطوط. ۳. سیر اعلام النبلاء، ج ۲۲، ص ۳۸۹. ۴. بغیة الوعاة، ج ۲، ص ۲۱۸.

کرده است: «... ما تریدون من علیّ انّ علیاً منّی وانا منه وانا ولیّ کلّ مؤمن».



۷- تضعیف مغرضانه احادیث

یکی از راه‌های کتمان فضایل اهل بیت علیهم‌السلام و در نتیجه دوری مردم از آنان، تضعیف بی مورد و مغرضانه این قبیل احادیث است؛ زیرا از آنجا که این احادیث با عقاید آنها سازگاری ندارد، بدون جهت و دلیل تضعیف می‌نمایند. از باب نمونه می‌توان به این تیمیه اشاره کرد، شخصی که حتی به اعتراف وهابیان، در تضعیف احادیث فضایل اهل بیت؛ خصوصاً علی علیه‌السلام مغرضانه عمل کرده است.

البانی در کتاب «سلسلة الاحادیث الصحیحة» بعد از تصحیح حدیث «ولایت»؛ یعنی حدیثی که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در آن فرمود: «او یعنی علیّ ولیّ هر مؤمنی بعد از من است»، می‌گوید: «از امور عجیب‌تر به طور قطع این است که مشاهده می‌کنیم چگونه شیخ الاسلام ابن تیمیه جرأت بر انکار این حدیث و تکذیب آن در «منهاج السنة» کرده است، همان‌گونه که با حدیث پیشین چنین نموده است...».

او در ادامه اعتراضش بر این تیمیه می‌گوید: «من وجهی برای تکذیب این حدیث از ناحیه او ندیدم، جز آن‌که او با شیعه دشمن بوده و در ردّ احادیثی که مؤید آنان است سرعت به خرج داده و مبالغه کرده است».^۱

او همچنین در همان کتاب، صدر و ذیل حدیث غدیر را از

۱. سلسلة الاحادیث الصحیحة، ح ۲۲۲۳.

راه‌های مختلف تصحیح نموده، آن‌گاه در آخر بحث خود می‌گوید: «انگیزه من در بسط و گسترش کلام در رابطه با حدیث غدیر و بیان صحّت آن این است که ملاحظه کردم شیخ الاسلام ابن تیمیه، قسم اول حدیث؛ یعنی «من كنت مولاة فعليّ مولاة» را تضعیف کرده، و قسم دوم آن؛ یعنی «اللهم وال من والاه و عاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله» را گمان کرده که دروغ است. ولی این عمل به نظر من از مبالغات او است که نشأت گرفته از سرعت به خرج دادن او در تضعیف احادیث است؛ قبل از آن‌که طرق آن را جمع کرده و در آن‌ها نظر کرده باشد».^۱

۸- آشنا نبودن با عملکرد اهل بیت علیهم‌السلام

یکی از عوامل بی توجهی مسلمانان به اهل بیت علیهم‌السلام، بی معرفتی به فضایل و عملکرد آنها در پیشرفت و تکامل اسلام و عزّت و اقتدار مسلمین است. گاهی که از آن‌ها سؤال می‌شود چرا نسبت به اهل بیت بی مهری و بی توجهی می‌کنید؟ می‌گویند: مگر آن‌ها در طول تاریخ برای اسلام چه کرده‌اند؟ آیا از خود موقفی به یادگار گذارده‌اند؟ ما در این جا به طور خلاصه و فهرست وار به خدمات ارزنده آن‌ها اشاره می‌نماییم:

۱- به دست گرفتن زمام حکومت با فراهم شدن شرایط اجتماعی، همانند عصر حکومت امیرالمؤمنین علیه‌السلام و امام حسن مجتبی علیه‌السلام.

۱. سلسلة الاحادیث الصحیحة، ح ۱۷۵۰.



- ۲- فرستادن افراد نفوذی در دستگاه حکام برای رسیدگی به حال شیعیان مظلوم، همانند علی بن یقطین.
- ۳- تضعیف حکومت‌های جور به هر نحو ممکن.
- ۴- قیام مسلحانه بر ضد حکام فاسدی که خطر جدی برای اسلام و مسلمین به شمار می‌آمدند و بیدار کردن وجدان‌های خفته؛ همان کاری که امام حسین علیه السلام انجام داد.
- ۵- در شرایط مقتضی به یاری و تأیید قیام‌های مسلحانه می‌پرداختند، همان‌گونه که حرکت و قیام زید بن علی بن الحسین را تأیید نمودند.
- ۶- به جهت حفظ اسلام و مسلمین گرچه حکومت غاصبانۀ خلفا را قبول نداشتند، ولی با آنان همکاری سیاسی و فرهنگی می‌نمودند، تا بر اصل اسلام ضربه‌ای وارد نشود و وحدت اسلامی از بین نرود، همان‌گونه که امام علی علیه السلام در ایامی که خانه‌نشین بودند چنین روشی را دنبال می‌نمودند.
- ۷- برای حفظ آثار اسلام و سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دست به تألیف زده و آثار گرانسنگی را از خود به یادگار گذاشتند، همان‌گونه که کتاب‌هایی از امام علی و امام صادق و امام رضا علیهم السلام به یادگار مانده است.
- ۸- هنگامی که با هجوم شبهات و تشکیکات در جامعه اسلامی مواجه می‌شدند درصدد رفع آن برآمده، در راه تثبیت عقاید مسلمین کوشا بودند.
- ۹- هنگام هجوم و ترویج مکاتب الحادی، سخت در مقابل آن‌ها

ایستاده و از طریق شاگردانی قوی و مباحثات گسترده، راه نفوذ آن‌ها را در جوامع اسلامی سد می‌نمودند؛ همان‌گونه که در مباحثه با ابن ابی العوجاءها مشاهده می‌کنیم. و نیز در بین شاگردان امام صادق علیه السلام اشخاصی؛ همانند هشام بن حکم را مشاهده می‌کنیم که سخت از حریم اسلام و ولایت پاسداری می‌کردند.

۱۰- امامان شیعه در تمام زمینه‌ها شاگردانی تربیت کرده‌اند که هر کدام ملجأ و مرجع خاص و عام، شیعه و سنی در علوم مختلف بوده‌اند.

۱۱- و نیز شاگردانی را تربیت نمودند که با تألیف و تدوین کتاب و حفظ آن‌ها سنت نبوی و معارف دینی را به نسل‌های بعدی منتقل نمودند.

۱۲- در حد امکان و توان خود به مسلمانان، بالأخص به شیعیانی که مورد ظلم و تعدی حاکمان جائر بودند، کمک مالی می‌نمودند؛ همان‌گونه که امام زین العابدین علیه السلام بعد از واقعه کربلا و بعد از واقعه حرّه چنین می‌کرد.

۱۳- برای تأمین نیازمندی‌های خود و شیعیان و اصحابش به طور مستقیم و غیر مستقیم در فعالیت‌های اقتصادی شرکت می‌کردند، همان‌گونه که در تاریخ از امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب و امام باقر و امام صادق علیهم السلام رسیده است.

۱۴- حفظ کشور بزرگ اسلامی از طریق دعا برای نصرت مسلمین و مشورت دادن به حکام در زمینه جنگ و نظام پولی و فروش اسلحه و... از دیگر فعالیت‌های اهل بیت علیهم السلام بوده است.

۹- کوتاهی در تعریف اهل بیت علیهم السلام

یکی از عوامل مهم دیگر که تأثیر بسزایی در دوری مردم از اهل بیت علیهم السلام دارد، این که ما شیعیان و محبان آنان چندان که در توان داریم و می‌توانیم، فضایل و کمالات و معارف آنان را به مسلمانان، بلکه جهانیان عرضه نکرده و نمی‌کنیم. ما معتقدیم که اگر امت اسلامی و عالم حتی به گوشه‌ای از این معارف پی برند قطعاً به اهل بیت علیهم السلام روی آورده و از مریدان و موالیانشان خواهند شد، امری که سبب سعادت کل جوامع بشری و رشد و تعالی و کمال آنان خواهد بود. امیدواریم که روزی فرا رسد که بتوانیم از امکانات موجود در حدّ توان خود استفاده کرده، جایگاه اهل بیت علیهم السلام را در حدّ توان خود معرفی نماییم.

۱۰- عملکرد برخی از مدعیان تشیع

یکی از عوامل دوری مسلمانان و حتی عموم مردم جهان از اهل بیت علیهم السلام عملکرد ناشایست برخی از کسانی است که خود را به تشیع نسبت داده و کاری می‌کنند که باعث تنفر مردم از اهل بیت علیهم السلام می‌شوند. مردم می‌گویند: اگر عملکرد این افراد مورد تأیید اهل بیت علیهم السلام است، ما آنان را قبول نداریم، و لذا از این طریق مردم به مکتب اهل بیت علیهم السلام بدبین می‌شوند.

مشاهده می‌کنیم که برخی افراد احساساتی با تندروی‌های خود و ادعاهای غلوآمیز و کارهای سخیف چگونه بهانه به دست

دشمنانی داده و از این گونه رفتار به نفع خود و به ضرر تشیع و مکتب اهل بیت علیهم السلام سوء استفاده می‌کنند. و این موضوعی است که شیعیان خارج از ایران و کسانی که شیعه شده‌اند به آن اشاره می‌کنند. الآن عصر ارتباطات و دهکده جهانی ارتباطات است، در بیشتر خانه‌ها ماهواره و رایانه وجود دارد و تمام اعمال و رفتارها موشکافی شده و تحت نظر است، و لذا نباید کاری انجام دهیم که موجب وهن مکتب اهل بیت علیهم السلام گردد. آیین و مکتبی پابرجاست که براساس عقل و احساس بنا شده باشد و اگر هر کدام از این دو بر دیگری ترجیح پیدا کند می‌تواند مکتب را ضایع نماید.

از امام زمان علیه السلام نقل شده که در توقیعی به جواب نامه محمد بن علی بن هلال کرخی فرمود: «قد آذانا جهلاء الشیعة وحمقاؤهم و من دینه جناح البعوضة ارجح منه»^۱ «نادانان و کم‌خردان شیعه و کسانی که پر و بال پشه از دین داری آنان برتر و محکم‌تر است، ما را آزار می‌دهند».

این توقیع در ردّ طائفه‌ای از غالیان است که به شرکت ائمه علیهم السلام با خداوند در علم و قدرت او معتقد بودند.

۱. بحار الانوار، ج ۱، ص ۳۶۰، ح ۹.

